

ایضاح چرخش سیاسی مصباح

سیری در تحول روابط مصباح یزدی و خامنه ای



محسن کدیور

۲ آبان ۱۴۰۰

محمدتقی مصباح یزدی نماد برداشتی خاص از اسلام است که نارواداری مذهبی، خشونت و استبداد دینی سه ضلع آن است. با توجه به اینکه این برداشت از اسلام هم‌اکنون شیوه زمامداری جمهوری اسلامی ایران و امارت اسلامی افغانستان است تأمل بیشتر درباره آن رواست. علیرغم ثبات نسبی در فعالیتهای دینی با سه ویژگی یادشده، مصباح حداقل چهار مرحله فعالیت متفاوت بلکه متعارض سیاسی قبل و بعد از انقلاب داشته است. بعد از سه چهار سال فعالیت سیاسی مخفیانه، از نیمه دهه چهل تا پیروزی انقلاب «مسئله اصلی» مصباح مبارزه با مارکسیسم و مشخصاً با التقاط (بخوانید نواندیشی دینی) بوده است، و مبارزه با استبداد را نظراً و عملاً «مسئله‌ای کاملاً فرعی» تلقی می‌کرده است. کناره‌گیری وی از مبارزه سیاسی همان زمان مورد اعتراض هم‌زمان دیروزش واقع شده است.

در دوران زمامداری بنیانگذار جمهوری اسلامی مصباح هرگز توسط آقای خمینی تحویل گرفته نشد. در ماههای نخست زمامداری دومین رهبر جمهوری اسلامی مصباح رهبر جدید را فاقد صلاحیت علمی می‌دانست لذا با او بیعت نکرد. از اوایل دهه هفتاد روابط خامنه‌ای - مصباح متحول می‌شود و به تدریج مصباح به نظریه پرداز و بزرگترین حامی رهبری در میان حوزویون تبدیل می‌شود، از آن سو نظام کلیه درخواست‌های مالی مصباح (بخوانید رانت) برای تأسیس مؤسسات مورد نظرش را تأمین می‌کند. در حقیقت طرفین در معامله‌ای برد - برد شرکت کرده‌اند. در میان حوزویون احدی مانند مصباح ثنای خامنه‌ای نگفته است. خامنه‌ای هم از احدی به اندازه مصباح تعریف نکرده است.

این مقاله با ارائه شواهد، مدارک و مستندات متعدد اولاً در مقام نورافشانی بر مرحله دوم حیات سیاسی مصباح، ثانیاً پرده برداری از علل تحویل گرفته نشدن مصباح توسط آقای خمینی، ثالثاً تحلیل شواهد و پیشینه نظر نامساعد علمی مصباح نسبت به خامنه ای و هاشمی رفسنجانی، و بالاخره رابعاً ارائه شواهد و مستندات «یتقارضون الثناء» (مدح و ثنا قرض همدیگر دادن) خامنه ای و مصباح در سه دهه اخیر حیات مصباح است. تاملات این مقاله در آشنایی شیوه مواجهه متقابل رهبری و حوزویون حکومتی، روانشناسی سیاسی طرفین و تاریخ معاصر مفید است.

این مقاله به عنوان بخش دوم نوشتار مختصر قبلی من با عنوان «[مصباح خشونت و استبداد دینی](#)» (۱۵ دی ۱۳۹۹)، شامل یک مقدمه، سه مبحث، و یک خاتمه به شرح زیر است: مقدمه: اسفار اربعه سیاسی مصباح، مبحث اول: ترجیح فعالیت فرهنگی بر مبارزه سیاسی، مبحث دوم: انکار اجتهاد رهبر در جلسه خصوصی، مبحث سوم: رهبری افضل فقها و از مفاخر انسانیت، و خاتمه: بیماری مصباح. نویسنده از نقد صاحب نظران استقبال می کند.

مقدمه. اسفار اربعه سیاسی مصباح

مصباح یزدی به لحاظ فعالیت سیاسی چهار مرحله متفاوت را از سرگذرانیده است که از آنها می توان به «اسفار اربعه سیاسی» او تعبیر کرد، بر سیاق اسفار اربعه عقلیه ملاصدرا: اولویت مبارزه سیاسی، سکوت نسبی سیاسی، محاق سیاسی، و فعالیت سیاسی تراز اول. به این چهار مرحله مختصراً همراه با شواهد و مستندات اشاره می شود:

مرحله اول. اولویت مبارزه سیاسی

مطابق شواهد موجود محمدتقی مصباح یزدی (۱۳۹۹-۱۳۱۳) از سال ۱۳۴۱ تا بهار ۱۳۴۵ همانند دیگر فضایی انقلابی حوزه علمیه قم در دفاع از آرمانهای سیاسی دینی آقای خمینی مبارزه کرده است. بر این امر حداقل سه شاهد در دست است:

اول. عضویت وی در هیئت مدرسین حوزه علمیه قم. این گروه مخفی یازده نفره از سال ۱۳۴۱ فعال بوده و در سال ۱۳۴۳ اساسنامه خود را تدوین کرده است. مصباح یزدی مسئول تبلیغات آن بوده است. (۱)

دوم. امضای حداقل دوازده اعلامیه اعتراضی سیاسی همراه با دیگر فضایی مبارز. (۲) مصباح یزدی از این حیث برجستگی خاصی ندارد و فضایی مبارزتر از وی که فعالیت بیشتری داشته اند کم نبوده اند.

سوم. همکاری با نشریه مخفی بعثت (از ۲۹ آبان ۱۳۴۳ تا اواسط سال ۱۳۴۴) و انتشار نشریه مخفی انتقام (از آذر ۱۳۴۳ تا مهر ۱۳۴۴ مجموعاً هشت شماره) در قم. گرداننده نشریه بعثت اکبر هاشمی رفسنجانی بوده و مصباح یزدی یکی از نویسندگان آن بوده است. به گفته مصباح بیش از ۹۰٪ امور نشریه انتقام را شخصاً انجام می داده است. بنابراین می توان گفت از این حیث فعالیت سیاسی مصباح یزدی در سالهای ۱۳۴۳ و ۱۳۴۴ برجسته بوده است. چون در کتب مروجان وی به این مرحله به تفصیل پرداخته شده (۳) به همین مختصر اکتفا می کنم.

مرحله دوم. تقدم فعالیت فرهنگی بر مبارزه سیاسی

از فروردین ۱۳۴۵ تا بهمن ۱۳۵۷ مصباح یزدی از صف فضایی مبارز فاصله گرفته، فعالیت‌های فرهنگی را به مبارزه سیاسی ترجیح داده و در زمره کم جنب و جوش ترین فضایی پیرو آقای خمینی طبقه بندی می شود. در این مقطع دوازده ساله از وی تنها پنج امضای جمعی در دست است، یکی تلگرام تسلیت به آقای خمینی در پی درگذشت آقای حکیم در ۱۴ خرداد ۱۳۴۹. در جریان مرجعیت آقای خمینی مصباح یزدی یکی از غائبان اصلی است، خصوصاً در اعلامیه تاریخی دوازده نفر از فضایی حوزه علمیه قم. (۴) چهار امضای دیگر وی مربوط به اوج نهضت در دو سال آخر منتهی به پیروزی انقلاب است: در مورد اعتراض ۱۹ دی ۱۳۵۶ قم، وقایع یزد مورخ ۱۶ فروردین ۱۳۵۷، اعلامیه کلی در مورد اوضاع کشور مورخ ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ و نامه به رئیس جمهور فرانسه در حمایت از آقای خمینی مورخ ۱۸ آذر ۱۳۵۷. (۵)

برای درک میزان کم‌کاری مصباح در مقطع پرجنب و جوش دو سال آخر منتهی به پیروزی انقلاب کافی است مقایسه ساده‌ای صورت گیرد. مرتضی مطهری که فرهنگی کار اول در میان پیروان آقای خمینی بود در این مقطع حداقل بیست و چهار اعلامیه جمعی امضا کرده است (۶) یعنی شش برابر مصباح یزدی؛ و سید محمد بهشتی که وی نیز دیگر فرهنگی کار این قبیله بوده حداقل شانزده اعلامیه را امضا کرده است (۷) یعنی چهار برابر مصباح یزدی. اگر میزان فعالیت مصباح با فضایی از قبیل علی مشکینی یا محمد مؤمن قمی یا سید حسن طاهری خرم آبادی سنجیده شود مشخص می‌شود که یقیناً در این مقطع مصباح یزدی فعالیت سیاسی را تقریباً به کناری گذاشته بود و مبارزه با مسیحیت، مارکسیسم و التقاط (بخوانید نواندیشی دینی) برایش اولویت داشته است. کناره‌گیری مصباح یزدی از مبارزه سیاسی در این مقطع در همان زمان مورد انتقاد همفکران و همراهان سابق وی (هاشمی رفسنجانی و خامنه‌ای) قرار گرفته بود که به مستندات آن در بحث اول از مبحث اول اشاره خواهد شد.

مرحله سوم. محاق سیاسی

در دوران زمامداری آقای خمینی از بهمن ۱۳۵۷ تا خرداد ۱۳۶۸ مصباح یزدی هیچ جلوه‌ای ندارد. در صحیفه امام تنها یک بار اسم وی به چشم می‌خورد. (۸) مصباح یزدی برخلاف دیگر فضایی مروج آقای خمینی، از ایشان حتی اجازه اخذ وجوہات شرعیه نداشته است، (۹) در چندین بار انتصاب اعضای ستاد انقلاب فرهنگی که ظاهراً تناسبی با سوابق وی داشت مصباح یزدی هرگز از سوی آقای خمینی به عنوان عضو این ستاد منصوب نشد. (۱۰) در ارسال نامه به گورباچف (۱۱) که با توجه به سوابق فلسفی مصباح یزدی و اطلاعات وی از مارکسیسم (که در میان حوزویون کم سابقه بود) انتظار می‌رفت او پیک فرهنگی رهبر جمهوری اسلامی باشد، آقای خمینی شاگرد دیگرش عبدالله جوادی آملی را به مسکو فرستاد نه مصباح یزدی را.

مصباح یزدی در این مقطع در جامعه مدرسین نیز فعالیت چندانی نداشته است. تنها فعالیت قابل ذکر وی تاسیس دفتر همکاری حوزه و دانشگاه در اواخر سال ۱۳۶۰ است. (۱۲) در مجلس خبرگان قانون اساسی و دوره اول مجلس خبرگان رهبری هم مصباح یزدی اصولاً مطرح نبوده تا عضو شده باشد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت

که مصباح یزدی در دوره آقای خمینی اولاً مدّ نظر بنیانگذار و رهبر جمهوری اسلامی نبوده، ثانیاً هیچ برجستگی در این دوران نداشته است. کافی است منزلت افرادی از قبیل مرتضی مطهری، سید محمد بهشتی و حتی محمدجواد باهنر از نظر آقای خمینی را در نظر بگیرید تا بی منزلتی وی از منظر استادش مشخص شود.

مرحله چهارم. فعال سیاسی تراز اول

اوایل دهه هفتاد تا آخر عمر (دی ۱۳۹۹): مصباح یزدی از اوایل دوران زمامداری سیدعلی خامنه ای متحول شد و به فعال سیاسی تراز اول در میان مدافعان دومین رهبر جمهوری اسلامی تبدیل شد. در مقابل، خامنه ای نیز مصباح را به عنوان تئوریسین اول نظام در زمان خود معرفی کرد. معامله ای پرسود از هر دو طرف. تعریفها و پابوسی که مصباح یزدی از خامنه ای کرد هرگز از آقای خمینی نکرده بود. در حقیقت آقای خمینی هرگز به امثال مصباح اجازه عرض اندام نداده بود.

بعد از دستکاری خامنه ای - رفسنجانی در آئین نامه خبرگان (۱۳)، مصباح یزدی از ۱۶ مهر ۱۳۶۹ از خوزستان به عنوان نماینده مردم خوزستان در دوره دوم مجلس خبرگان رهبری وارد شد. (چرا از خوزستان؟ چه عرض کنم!) او از اسفند ۱۳۷۷ نماینده استان تهران در دوره های سوم و چهارم مجلس خبرگان بود. (۱۴) در انتخابات دوره پنجم مجلس خبرگان (۷ اسفند ۱۳۹۴) رای کافی نیاورد، که باعث تاسف شدید رهبری شد:

«البته بعضی از بزرگان ما هستند که اینها رأی آوردن و نیاوردنشان، هیچ مساسی به شخصیت اینها پیدا نمی کند. بعضی هستند که مجلس خبرگان از حضور آنها بهره مند می شود، نه آنها از حضور در مجلس خبرگان. امثال جناب آقای یزدی یا جناب آقای مصباح، کسانی هستند که وقتی در مجلس خبرگان حضور داشته باشند، مجلس وزانت بیشتری پیدا میکند. نبودن اینها در مجلس خبرگان، به اینها هیچ گونه ضرری نمی زند. بله، برای مجلس خبرگان نبودن اینها خسارت است.» (۱۵) اما در انتخابات میان دوره ای مورخ ۲ اسفند ۱۳۹۸ به عنوان نماینده مردم استان خراسان رضوی رأی آورد، هرچند اجل مهلتش نداد و همانند محمد یزدی قبل از مراسم تحلیف از دنیا رفت.

مصباح یزدی در دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی (۱۳۸۴-۱۳۷۶) شاخص ترین منتقد اصلاحات و اسلام رحمانی بود و از سوی رهبری موقعیتی ویژه‌ای به عنوان خطیب قبل از خطبه های نماز جمعه تهران به وی تفویض شد تا هفته های متوالی به عنوان تبیین «نظریه سیاسی اسلام» (۱۶) اسلام رحمانی، دموکراسی و مدارا را از این تریبون مورد نقد قرار دهد. اکبر هاشمی رفسنجانی در این زمینه در خاطرات روزنوشتش آورده است: «دوشنبه ۵ مرداد ۱۳۷۷: ... جناح مقابل محافظه کاران از نقاط ضعف طالبان برای تبلیغ به نفع خود علیه نیروهای راست استفاده می کنند و متأسفانه راستی ها جز فشار و تهدید شیوه مناسبی برای تبلیغ ندارند و با صراحت دموکراسی و آرای مردم را در مقابل ولایت فقیه قرار می دهند و آخرین نوع، اظهارات مکرر آقای [محمدتقی] مصباح [یزدی] در سخنرانی قبل از خطبه های جمعه است.» (۱۷)

مصباح یزدی در انتخابات سالهای ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸ تمام قد از محمود احمدی نژاد به عنوان بهترین نامزد «حکومت اسلامی» دفاع کرد و بعد از اختلاف نظر رهبری با مهره برکشیده اش در سال ۱۳۹۲، مصباح نیز از احمدی نژاد روبرگرداند و در همان سال جبهه پایداری را تاسیس کرد و تا زنده بود از این موضع چوب لای چرخ دولت حسن روحانی گذاشت. اکنون نیز فراکسیون این جبهه در مجلس شورای اسلامی و نیز دولت سید ابراهیم رئیسی متصلب ترین بخش حاکمیت است.



مبحث اول. ترجیح فعالیت فرهنگی بر مبارزه سیاسی

در مقطع فروردین ۱۳۴۵ تا بهمن ۱۳۵۷ مصباح از دیگر فضایل مبارز حوزه علمیه قم فاصله می گیرد. اگرچه مبارزه سیاسی را کلا کنار نمی گذارد اما فعالیت فرهنگی و خصوصا مقابله با مارکسیسم و به اصطلاح وی التقاطی ها (بخوانید نواندیشی دینی) را بر مبارزه با استبداد سیاسی ترجیح می دهد. در این مبحث در ضمن چهار بحث به شرح زیر شواهد و مستندات در این باره ارائه می شود: اعتراض همزمان سابق، گلایه بنیانگذار از پرداختن به امور فرعی، نقد مشفقانه بهشتی به مصباح، و نقد خامنه ای به طردکنندگان شریعتی. این بحثها در ترسیم ذهنیت قبل از انقلاب مصباح و در نتیجه درک علل بی اعتنائی بنیانگذار جمهوری اسلامی به وی مفید است.

بحث اول. اعتراض همزمان سابق

بعد از آشنائی مقدماتی با مراحل چهارگانه حیات سیاسی مصباح یزدی، درباره مرحله دوم پرسش اصلی این است: چرا مصباح یزدی فعالیتهای سیاسی مرحله اول را تا حدود زیادی به کناری نهاد و عملا فرهنگی کار شد؟ مصباح یزدی به دلیل فعالیتهای سیاسی مرحله اولش مدتی تحت تعقیب و فراری بود، وقتی به قم برگشت دو بار توسط ساواک بازجویی شد اما برخلاف اکثر همفکرانش در هیئت مدرسین و امضاکنندگان اعلامیه های اعتراضی هرگز نه تبعید شد نه به زندان افکنده شد. او از تبعید و زندان و شکنجه همراهانش متنبه شد و به این نتیجه رسید که مبارزه سیاسی به شدت سابق دیگر فایده ای ندارد، لذا بی آن که علاقه اش را به استادش آقای خمینی از دست بدهد عملا اوقات خود را مصروف فعالیتهای فرهنگی خاص خود کرد.

این عقب نشینی و کناره گیری از مبارزه سیاسی در سال ۱۳۴۸ مورد اعتراض دو همراه دیروزش قرار گرفت: اکبر هاشمی رفسنجانی که در نشریات بعثت و انتقام با وی در مرحله اول فعالیت داشت، و سید علی خامنه ای که همراه با رفسنجانی در هیئت مدرسین با او همزمزم بودند. بعد از اینکه مصباح یزدی و شاگردانش در مرحله چهارم حیات سیاسیش به نفع احمدی نژاد و در حقیقت علیه هاشمی رفسنجانی وارد کارزار سیاسی شدند، اکبر

هاشمی رفسنجانی که در آن زمان رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام بود در دیدار با خانواده علی قدوسی (دادستان فقید انقلاب که توسط مجاهدین خلق در شهریور ۱۳۶۰ ترور شده بود) در تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۹۳ به نکات مهمی اشاره کرد:

«دو نفری - به اتفاق حضرت آیت الله [سید علی] خامنه ای- صبحانه رفتیم منزل آقای [علی] قدوسی. این آقا هم آنجا بود. نشستیم تا ظهر با او بحث کردیم تا قانعش کنیم، برای ادامه مبارزه. آخرش هم گفت: من این مبارزه را حرام می دانم! به جامعه مدرسین هم گفته ام: مبارزه با شاه حرام است! وی افزود: حضرت آیت الله [سید علی] خامنه ای از او پرسیدند: دلیلت چیه؟ آن آقا در جواب گفته بود: مبارزه ای که مجاهدین و چپی ها در آن باشند، حرام است! آقای خامنه ای هم به تلخی به او گفته بود: اگر اهل مبارزه نیستی، خوب مبارزه نکن، ولی لااقل مبارزه را با این حرفها خراب نکن!» هاشمی رفسنجانی اضافه کرد: «از کم فروشی این آقا، کار بجایی رسید که رهبری ده سال با او قهر بودند و از سال ۴۸ تا سال ۵۷ با آن آقا یک کلمه هم حرف نزد.» (۱۸)

خبرنگار حاشیه‌نویس این دیدار که گزارش آن را برای پایگاه اطلاع رسانی هاشمی رفسنجانی تنظیم کرده بود، این را هم نوشته بود که رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام در سخنان خود نام این فرد را برد، اما او از نوشتن نام این فرد خودداری کرده است. سه روز بعد پایگاه اطلاع رسانی هاشمی رفسنجانی، بخشی از سخنان آقای خمینی مورخ ۳ اسفند ۱۳۶۷ را منتشر کرد که در آن گفته شده «مقدس‌نماهای بی‌شعور می‌گفتند مبارزه با شاه حرام است.» (۱۹)

نقل خاطره هاشمی رفسنجانی اگرچه بدون اشاره به نام فردی خاص منتشر شد، اما ضمیر، مرجع خود را یافت و روز بعد دفتر مصباح یزدی روایت وی را از آن دیدار منتشر کرد. وی اصل ملاقات اعتراضی رفسنجانی و خامنه ای با خود را تایید کرد، بی آنکه عتاب خامنه ای و قهر ده ساله وی را با خود انکار کند، مسئله را به قهر هاشمی رفسنجانی خاتمه داد. (۲۰) با قرائنی که در روایت مصباح آمده از قبیل شهید جاوید و شریعتی مشخص می شود که این ملاقات باید متعلق به نیمه اول دهه پنجاه باشد، خصوصا اینکه محل ملاقات منزل مصباح است

و علی قدوسی صرفاً رابط دو مهمان معترض با مصباح یزدی بوده نه صاحبخانه. در نتیجه هاشمی رفسنجانی از دیداری متفاوت با دیدار منقول از مصباح یزدی سخن گفته است. به عبارت دیگر اگر بنا را به صدق هر دو روایت بگذاریم، هاشمی رفسنجانی و خامنه ای حداقل دو نوبت برای اعتراض به عقب نشینی مصباح یزدی از فعالیت سیاسی با او سخن گفته اند نه یک بار. (۲۱)

در نهایت کناره گیری مصباح یزدی از مبارزه سیاسی بعد از ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۷ به مدت دوازده سال به بهانه فعالیت فرهنگی و اعتراض همفکرانش به او در همان زمان محرز است. اینکه جزئیات این اعتراض‌ها چه بوده هیچ اهمیتی ندارد. به احتمال قوی یکی از ادله بی‌منزله مصباح یزدی نزد آقای خمینی همین امر بوده است: بی‌اعتنایی به مسئله اصلی مبارزه با استبداد و سرگرم کردن خود به مسئله فرعی مبارزه با التقاط. بحث بعدی را ببینید.

بحث دوم. گلایه بنیانگذار از پرداختن به امور فرعی

در این بحث ابتدا به شیوه خاص نگرش مصباح یزدی به مسائل اصلی و فرعی سیاسی و فرهنگی پرداخته می‌شود، سپس به مبنای اصلی و فرعی امور از منظر آقای خمینی اشاره می‌شود. بحث در درستی یا نادرستی این یا آن رویکرد نیست، بحث صرفاً در تفاوت عمیق این دو رویکرد است.

الف. اصلی و فرعی از منظر مصباح

اما مصباح یزدی با مشغول شدن به کدام فعالیت فرهنگی از مبارزه سیاسی سرباز زد؟ تدریس فقه، اصول، تفسیر و فلسفه یا تحقیق در این عرصه‌ها که انحصاری به ایشان نداشت. کم نبودند فضایی که علیرغم اشتغال سنگین به تدریس یا تحقیق یا تالیف در برخی علوم اسلامی در حد خود مبارزه سیاسی را نیز ادامه دادند. تفاوت فضایی مروج آقای خمینی در حقیقت جمع بین تدریس علوم اسلامی و مبارزه سیاسی بود. اما فعالیت فرهنگی مصباح یزدی نوع خاصی بود متفاوت با بقیه. مصباح یزدی به همراه احمد جنتی اواسط دهه چهل توسط سید

محمد بهشتی برای تدریس و همکاری در مدیریت مدرسه حقانی به این مدرسه دعوت شدند. بهشتی اوایل سال ۱۳۴۴ برای اداره مؤسسه اسلامی هامبورگ برای یک دوره پنج ساله به آلمان رفت و در سال ۱۳۴۹ به ایران بازگشت.

در آن دوره علی قدوسی مدرسه حقانی را اداره می کرد. مصباح علاوه بر حدود ده سال تدریس فلسفه اسلامی (فلسفتنای سید محمدباقر صدر، بدایة الحکمة و نهایة الحکمة سید محمدحسین طباطبایی) و علوم قرآنی (تفسیر قرآن و معارف قرآن) در مدرسه حقانی، پنج سال نیز در هیئت مدیره مدرسه فعالیت می کرد. هیئت مدیره مدرسه می کوشید تا انضباط علمی در مدرسه برقرار کند و به سیاست ورزی طلاب میدان نمی داد. با این همه مدرسان مدرسه همگی از پیروان آقای خمینی بودند و این امر در حوزه بر کسی مخفی نبود.

با مطرح شدن افکار علی شریعتی در جامعه و متعاقب آن در حوزه های علمیه از اواخر دهه چهل و خصوصاً دهه پنجاه صف بندی موافقین و مخالفین افکار شریعتی از یک سو و شهید جاوید از سوی دیگر چشمگیر است. صف بندی موافقین و مخالفین شریعتی در مدرسه حقانی شدیدتر از دیگر مدارس و مراکز قم است. یکی از علل آن حضور جدی مصباح یزدی به عنوان منتقد جدی شریعتی در این صف بندی است. اگرچه هیچیک از مدرسان مدرسه از موافقان مطلق شریعتی نبودند، اما می کوشیدند بیطرفی علمی را حداقل در ظاهر رعایت کنند. اما مصباح یزدی از سال ۱۳۵۳ شمشیر را از رو بسته بود. او «مخالف مطلق» افکار شریعتی بود و در دروس خود بی مهابا به علی شریعتی می تاخت.

طلاب طرفدار شریعتی کلاسهای مصباح یزدی را تحریم کرده بودند. طلاب مخالف شریعتی مکتوبات او را پاره می کردند، موافقان هم ردیه های علیه شریعتی را پاره می کردند. مدرسه حقانی دچار التهاب جدی شده بود. قدوسی به طرفین مهلت داد تا تکلیف خود را روشن کنند و از نزاع در کلاسهای درس و فضای مدرسه پرهیز کنند. مدیریت مدرسه تعدادی از طلاب تندروی طرفین را از مدرسه اخراج کرد. تعدادی از مخالفان سرسخت شریعتی هم خودشان از مدرسه رفتند. مصباح یزدی شرایط مدیریت مدرسه برای صحبت نکردن از اشخاص

سرکلاس را نپذیرفت. او آخرین جلسه درس نهاییه الحکمه اش را به نقد شریعتی اختصاص داد. دیگر امکان تدریس در مدرسه حقانی برایش فراهم نبود. مجبور به کناره گیری مطلق از مدرسه حقانی شد. به معنی مؤدبانه تر «مصباح یزدی از مدرسه حقانی اخراج شد».

مصباح بلافاصله بعد از جداشدن از مدرسه حقانی در سال ۱۳۵۵ با تأسیس بخش آموزش «مؤسسه در راه حق» تدریس همان موادی که در مدرسه حقانی برعهده داشت آنجا ادامه داد. نخستین فارغ التحصیلان مؤسسه در راه حق بخشی از طلاب مدرسه حقانی بودند که همراه مصباح یزدی از آن مدرسه خارج شده بودند. مصباح علاوه بر این در مهدیه اسلامی جلسات علنی نقد علی شریعتی، حیدرعلی قلمداران و علی تهرانی داشت که تا چهلیم سید مصطفی خمینی ادامه داشت. (۲۲)

می توان گفت که در میان منتقدان شریعتی غیر از جریان سنتی از قبیل شیخ قاسم اسلامی، دو نفر که وجهه علمی داشتند شاخص تر بودند: یکی مرتضی مطهری در تهران و دیگری محمدتقی مصباح یزدی در قم. اما روش نقد این دو متفاوت بود. مطهری که خود شریعتی را از مشهد به حسینییه ارشاد دعوت کرده بود بعد از آگاهی از کاستی های شریعتی می کوشید با تماس با خود وی کاستی هایش را اصلاح کند و وقتی از اصلاح ناامید شد نهایتاً از حسینییه ارشاد کناره گیری کرد و اطلاعیه مشترکی با مهدی بازرگان در ۲۳ آذر ۱۳۵۶ منتشر کرد و در همان سال نامه ای خصوصی به آقای خمینی در تشریح جغرافیای فکری ایران خصوصاً در نقد شریعتی نوشت. (۲۳) در ضمن مطهری مباره با استبداد را تخطئه نمی کرد.

اما مصباح یزدی برخورد تندتری پیشه کرده بود و مبارزه با افکار شریعتی را به عنوان مبارزه با التقاط به سرلوحه فعالیت های خود تبدیل کرده بود. برای مصباح مبارزه و طرد افکار انحرافی شریعتی به مراتب مهمتر از مبارزه با رژیم شاهنشاهی بود. این نکته مهمی بود که مورد قبول آقای خمینی و بسیاری از فضایی پیرو ایشان نبود، به شرحی که در بند بعدی می آید.

ب. اصلی و فرعی از منظر آقای خمینی

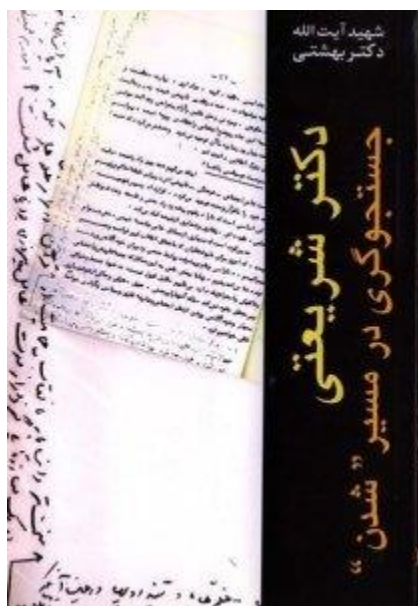
آقای خمینی معتقد بود «مسئله اصلی» مبارزه با رژیم شاهنشاهی است، و مبارزه با هر امر دیگری ثانوی و فرعی است و تشدید نزاعهای فرعی چه قضیه نزاع موافقان و مخالفان بر سر شهید جاوید و چه نزاع موافقان و مخالفان شریعتی کار ساواک و افراد ناآگاه است، لذا آگاهانه در هر دو نزاع حاد مزبور از هیچ طرفی حمایت نکرد و به فرزندش سید احمد خمینی در ایران در سال ۱۳۵۲ نوشت: «شما در اختلافات بین طلاب و اهل منبر راجع به کتاب [شهید جاوید] و هر چیز دیگر وارد نشوید.» (۲۴) ایشان در پنج سخنرانی عمومی در سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ (قبل و بعد از پیروزی انقلاب) صریحاً از علی شریعتی اسم برد و نزاع و زد و خورد درباره وی را همانند نزاع بر سر شهید جاوید و قتل مرحوم شمس آبادی محکوم کرد: «... یک قدری کهنه می‌شود یک چیز دیگر پیش می‌آورند: علی شریعتی؛ چقدر قوای ما را، قوای اسلامی را تحلیل بردند و همه را به هم متوجه کردند و همه قدرت‌ها را کوبیدند برای اختلاف بین این اهل منبر. داد و قال و اهل محراب چه و دانشگاهی چه و دانشکده‌ای چه. الان هم این اختلافات هست. همین اختلافات اسباب این شده که دشمن‌های اصیل شما با دل راحت بخوابند و بگویند الحمدلله خودشان به جان خودشان افتاده‌اند و دارند توی سر خودشان می‌زنند!» (۲۵)

«شریعتی را پیش کشیدند، هی دامن بزن از این‌ور تکفیر؛ از آن‌ور تمجید. هر دو طایفه غافل از اینکه کی دارد کلاه سرشان می‌گذارد! هر دو طایفه غافل. هر دو برای خدا، یعنی محرابی و منبری، و عرض می‌کنم، چیزی که اشکال می‌کرد می‌گفت که برای خدا دارد دین خدا از دست می‌رود! آن جوان چه و چه می‌گفت: نه باز هم او برای خدا، این ما را آشنا کرد به اسلام. هر دو کلاه سرتان رفته و آنها نتیجه بردند و الان فکر این هستند. همین که این صدا را بلند کنند، تکلیف منبری و محرابی این است که یک کلمه راجع به مسائل حالا صحبت نکنند. الان روز این مطلب نیست.» (۲۶)

در این پنج سخنرانی ایشان مکرراً سه قضیه را به‌عنوان عوامل تفرقه بین روحانیون و مذهبی‌ها ذکر می‌کند که توسط ساواک و رژیم شاه مورد سوءاستفاده جدی واقع شده است: اول قضیه شهید جاوید، دوم قضیه قتل

مرحوم سید ابوالحسن شمس آبادی که به نظر ایشان در آن زمان شاید توسط ساواک کشته شده باشد، سوم قضیه دکتر علی شریعتی. به نظر ایشان اینها مسائل جزئی و فرعی بود که اصلاً چیزی نبود و با بحث‌های لّه و علیه آن وقتی که باید صرف مبارزه علیه رژیم می‌شد، هدر رفت. مسئله اصلی آقای خمینی به‌عنوان رهبری نهضت مبارزه با رژیم شاه بود و پرداختن به هر مسئله دیگر ولو اصلاح انحرافات دینی که به‌طور طبیعی موافق و مخالف داشته، امور فرعی و به دلیل سوءاستفاده رژیم حتی انحرافی محسوب می‌شده است.

آقای خمینی و اکثر روحانیون همفکرش هیچ سنخیتی با افکار دکتر علی شریعتی نداشتند و آن را انحراف از اسلام تلقی می‌کردند. این وجه دوم بی‌اعتنایی آقای خمینی به مصباح یزدی بود: کسی که مبارزه با افکار شریعتی را «مسئله اصلی» بپندارد و از مبارزه با رژیم شاه که به نظر آقای خمینی مسئله اصلی بوده است غفلت کند از منظر آقای خمینی فاقد بینش و شعور سیاسی بوده است. درباره دیدگاه پیروان آقای خمینی در همین زمینه دو بحث بعدی منعقد شده است.



بحث سوم. نقد مشفقانه بهشتی به مصباح

اما این فقط آقای خمینی نبود که تندرویهای مصباح یزدی نسبت به شریعتی را نمی پسندید. سید محمد بهشتی که در میان یاران آقای خمینی در زمره دنیادیده ترین و تشکیلاتی ترین آنها بود به دلیل مواضع مصباح یزدی با وی قطع رابطه کرد. بهشتی برخلاف مصباح «مدافع مشروط» اندیشه های شریعتی بود. بازماندگان بهشتی مجموعه سخنرانی‌های ایشان را در مورد شریعتی در کتاب «دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن» (۲۷) منتشر کرده اند. به نظر بهشتی: «او [علی شریعتی] انسانی بود که در درجه اول از نظر تحصیلات با فرهنگ نو بشری روبه روست، اما یک زمینه ذهنی و وجدانی دارد که دائما او را به سوی خود می کشاند: زمینه اسلامی. این است که در هر مطالعه ای در فرهنگ نو به سؤالی در رابطه با فرهنگ اسلام و بینش اسلامی و مکتب اسلام برخورد می کند». (۲۸)

«ایشان [مصباح یزدی] سه نقد اساسی به شریعتی داشته اند: خاتمیت و وحی و نقش انبیاء، امامت، و معاد. در دو بخش نبوت و معاد بر خلاف اصول مسلم اسلام است و در بخش امامت برخلاف اصول مسلم تشیع». (۲۹)

«جناب آقای مصباح در جلسه اخیر درس نهایی خودشان [در مدرسه حقانی] مطلبی را با طلابی که در آن درس شرکت داشته اند مطرح کرده اند و به آنها تکلیف کرده اند که تکلیف الهی شان ایجاب می کند درباره این مطلب [نقدهای وی بر شریعتی] تحقیق کنند و بعد از تحقیق ببینند چه وظیفه دینی بر سر راهشان است و در انجام آن وظیفه مسامحه نکنند. مطلب اساسی جناب آقای مصباح در این گفت‌وگو این است که در این ایام خطری بزرگ اسلام و اصالت نهضت‌های اسلامی را تهدید می کند و این خطر عبارت است از تحریف تعالیم اسلام در شکل نوآوری و نوپردازی به منظور قابل قبول کردن تعالیم اسلام برای کسانی که دستخوش افکار مادی شده اند یا به منظور اغراض آلوده دیگر». (۳۰) افکار شریعتی به نظر مصباح خطری بزرگ است که اسلام را تهدید می کند و واضح است که تکلیف شرعی مبارزه بی امان با چنین خطری و بی اثر کردن آن است از طریق حذف یا تخریب بنیان آن.

«جناب مصباح در بحثی که با ایشان کردم فرمودند من به عنوان «اتمام حجت» می گویم. گفتم برادر اتمام حجت چیست؟! قبل از اتمام حجت «هدایت» مطرح است. اگر هدایت آسیب دید چه اتمام حجتی؟! ... من به عنوان کارشناس صاحب نظر این فن می گویم این خطرناک است. اتمام حجت چیست؟! این رشته های این سی چهل سال را پنبه می کند.» (۳۱) بهشتی دقیقا به تفاوت دو رویکرد اشاره کرده است، رویکرد هدایت اسلام رحمانی و رویکرد اتمام حجت شریعت مدارانه. هدف اصلی از تبلیغ دینی هدایت و تربیت افراد و رفع اشکالات و استفاده از امتیازات آنها در خدمت اسلام است. رویکرد اتمام حجت که همان درک اسلام قشری و تنگ نظرانه به فقه است هدایت و تربیت اسلامی را با مشکل جدی مواجه می کند.

بهشتی بی آن که منکر اشتباهات شریعتی شود روش برخورد سازنده با این خطاها را بر حذف و تخریب او ترجیح می دهد. در عبارات کلیدی ذیل، بهشتی رویکردهای متفاوت به شریعتی را کارشناسانه طبقه بندی کرده است. با توجه به اینکه این طبقه بندی انحصاری به مسئله خاص شریعتی ندارد و در شرایط زمانی مکانی دیگر امکان وقوع دارد آن را عینا نقل می کنم:

«به دکتر شریعتی به سه دید ممکن است نگاه شود: ۱. محقق جامع شرایط و واجد نصاب همه شرایط لازم برای یک اسلام شناس محقق و صاحب نظر مجتهد که صلاحیتهای علمی مؤثر را آن چنان که در حوزه ها معمول است به دست آورده است ... من این دید را مبالغه آمیز و نابجا می دانم و رد می کنم. ۲. نویسنده ای است مغرض و فاسد (فاسد العقیده و فاسد العمل) و مفسد که می خواسته اسلام و تشیع را لجن مال کند. من چنین دیدی به ایشان ندارم.

۳. الف) کاوشگر و جستجوگری بی آرام که اسلام را در حد کتابهایی که در دهه های اخیر درباره زمینه های گوناگون اسلامی و شیعی نوشته شده و سخنرانی هایی که در این زمینه ایراد شده می شناخته است. ب) با سوالات و نیازهای نسل جوان به خصوص جوان تحصیل کرده زمان خود آشنایی داشته است. ج) پاسخ بسیاری از این سوالات و نیازها را در آنچه در کتابها و سخنرانی ها خوانده و شنیده نیافته است. د) به علوم اجتماعی معاصر برای

یافتن پاسخ به این سوالات و نیازها رو آورده، ه) پاسخ به این سوالها و نیازها را در آنها هم نیافته، و) با پیوند ریشه داری که در دل و احساسش با اسلام و چهرهای برجسته اسلامی به خصوص پیامبران و ائمه و قهرمانانی که شیعه نخستین را تشکیل می دادند داشته گفته و عرضه کرده تا با خود به گور نبرد. بی آن که راه نقد حتی نقد اساسی آنها را بسته و کار بازشناسی اسلام را تمام شده بداند.

بنده شریعتی را در این چهره می بینم. و اضافه می کنم که در این بازشناسی خامی های فراوان دارد و کار تحقیقی مستندش از کار قریحه ای و ذوقی اش بسیار کمتر است. من می دانم که او در این برداشتهای سلیقه ای و ذوقی که می تواند با خطاها و اشتباهات و انحرافات همراه باشد، ضررها هم زده و یا می زند. اما در کنار این ضرر زدن، سودها و جاذبه هایی برای عده زیادی از افراد دختر و پسر جوان به سوی اسلام و تشیع داشته و دارد. آیا این ضرر و سود کدام بیشتر است؟» به نظر بهشتی سود او بیشتر است «اما کسانی که منحرف شده باشند و انحرافشان مستند به این نوشته باشد در دایره شناسایی من چندان نیست. شناسایی آقای مصباح ممکن است عکس این باشد.... موضع من در برابر دکتر شریعتی و کارهای او موضع بهره برداری صحیح است، نه لگدکوب کردن، نه لجن مال کردن، و نه ستایش کردن و بالا بردن، بلکه حسن استفاده از سرمایه ای در خدمت هدفی، بدون کمترین محافظه کاری برای تمام نقطه های ضعف او.» (۳۲) «با صراحت به جناب آقای مصباح اعلام کردم من اجمالا در برابر دکتر شریعتی نقد سالم و سازنده خواهم داشت.» (۳۳)

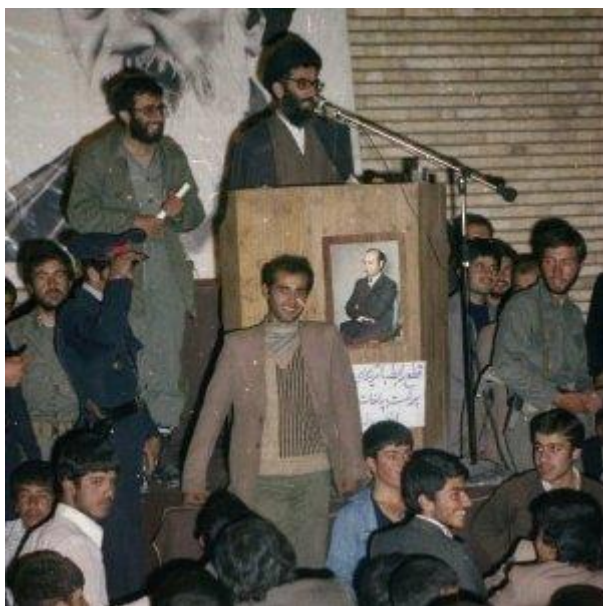
در طبقه بندی بهشتی خود وی رویکرد سوم را دارد: انتقاد سازنده، و مصباح مبلغ و مروج رویکرد دوم است: حذف و تخریب نویسنده فاسدالعقیده و فاسدالعمل و مفسدی که غرضی جز لجن مال کردن اسلام و تشیع نداشته است. بهشتی مشفقانه و شفاف روش مصباح را در حمله به شریعتی نقد کرده است: «دکتر [علی شریعتی] یک قریحه سرشار سازنده و آموزنده است، خطا، اشتباه و لغزش در کار او هست و نمی تواند نباشد. اما هیچ کس حق ندارد به خاطر این اشتباهها و لغزشها ارزشهای عالی و سازنده او را نادیده بگیرد، چه برسد که به او حمله کند.

آن چیزی که قطعا از اسلام منحرف است روشی است که این آقایان در برخورد با دکتر در پیش گرفته اند. این قطعا ضداسلام است. ...

ما به خاطر این جریان [مسائل مدرسه حقانی] حتی با بعضی دوستان پردهانش قدیمی خود نیز به هم زدیم. یکی از دوستان که واقعا اهل مطالعه من که او نیز کمالاتی دارد و من به خاطر کمالات و مطالعه فراوانش همواره او را دوست می داشتم ام بر سر این موضع گیری که نسبت به دکتر [شریعتی] داشتم اوقاتش با بنده تلخ شد و حتی درس خود را در مؤسسه ای که تدریس می کرد (مدرس ارزنده ای است) [مدرسه حقانی] ترک کرد و دیگر نیامد و قهر کرد و گفت من دیگر به اینجا نمی آیم و آرام آرام رابطه اش را نیز با من کم کرد.» (۳۴) این عبارات دقیقا درباره محمدتقی مصباح یزدی است. بهشتی روش حذفی و تخریبی وی را در برخورد با شریعتی «قطعا از اسلام منحرف و ضداسلام» ارزیابی می کند. به روایت بهشتی مصباح این نقد را برنهایت و از بهشتی و مدرسه حقانی قهر کرد و این قطع رابطه تا شهادت بهشتی ادامه یافت.

بهشتی صادقانه تفاوت رویکرد خود را با مطهری نیز روشن کرده است: «مرحوم آقای [مرتضی] مطهری نسبت به برخی از نوشته های مرحوم دکتر [علی] شریعتی درست به اینجا مربوط است. مرحوم آقای مطهری که مکرر با ایشان بر سر کارهای دکتر [شریعتی] بحث کرده بودیم می فرمود فلانی من در فلان بخش از نوشته های دکتر [شریعتی] خطر تاثیر تفکر دیالکتیکی مادی را می بینم. او ناآگاه و ناخودآگاه دارد بر این خط جلو می رود و این برای جوانهای ما که احاطه دکتر [شریعتی] را ندارند پراسیب است. برای خود دکتر [شریعتی] نه! اما آن جوانها که آثار او را می خوانند فکرشان شکل می گیرد. این نقطه نظر ایشان بود. گاهی هم از روی تعهد دینی واقعا ناراحت و عصبانی می شد. گاهی هم کار ایشان با من به اینجا می رسید که می گفت: تو آسان گیری می کنی. چرا در معیارهای مکتبی سخت گیر نیستی؟ در حالی که من در معیارهای مکتبی بسی سخت گیرم. من معتقدم اسلام اسلام است. نه مارکسیسم است، نه کاپیتالیسم است نه اگزیستانسیالیسم است نه حتی عرفان، آئین قرآن و سنت است، آئین محمد (ص) است که متجلی در ائمه (ع) است.» (۳۵)

در حقیقت مطهری نسبت به شریعتی سخت‌گیرتر از بهشتی بوده، اما مصباح رادیکال‌تر از مطهری، در آراء شریعتی هیچ نکته مثبتی نمی‌دیده و او را یکسره در ضلالت می‌دیده است. این خصوصیت مصباح در مواجهه با هر فکر تازه‌ای هرگز او را تنها نگذاشت و به خصوصیت لازم تفکر وی تبدیل شد. فکر می‌کنم بهشتی منصفانه و مشفقانه حق مطلب را درباره شیوه رویکرد مصباح ادا کرده است.



بحث چهارم. نقد خامنه‌ای به طردکنندگان شریعتی

دیدگاه سید علی خامنه‌ای نسبت به شریعتی بسیار نزدیک به دیدگاه بهشتی است. در این مجال دو نکته از اظهار نظرهای خامنه‌ای در سالهای نخست بعد از انقلاب (اوایل امامت جمعه تهران) و نکته سوم از محدود اظهارنظرهای مکتوب وی در زمان رهبریش درباره شریعتی را نقل می‌کنم و در انتها دیدگاهش را با مصباح مقایسه می‌نمایم.

الف. مظلومیت و امتیازات شریعتی

خامنه ای: «به نظر من شریعتی برخلاف آنچه که همگان تصور می کنند یک چهره همچنان مظلوم است و این به دلیل طرفداران و مخالفان اوست. یعنی از شگفتی های زمان و شاید از شگفتی های شریعتی این است که هم طرفداران و هم مخالفانش نوعی همدستی با هم کرده اند تا این انسان دردمند و پرشور را ناشناخته نگهدارند و این ظلمی به اوست. مخالفان او به اشتباهات دکتر شریعتی تمسک می کنند و این موجب می شود که نقاط مثبتی که در او بود را نبینند. بی گمان شریعتی اشتباهاتی داشت و من هرگز ادعا نمی کنم که این اشتباهات کوچک بود اما ادعا می کنم که در کنار آنچه که ما اشتباهات شریعتی می توانیم نام گذاریم، چهره شریعتی از برجستگی ها و زیبایی ها هم برخوردار بود. پس ظلم است اگر به خاطر اشتباهات او، برجستگی های او را نبینیم.

....

شریعتی یک چهره پرسوز پیگیر برای حاکمیت اسلام بود، از جمله منادیانی بود که از طرح اسلام به صورت یک ذهنیت و غفلت از طرح اسلام به صورت یک ایدئولوژی و قاعده نظام اجتماع رنج می برد و کوشش می کرد تا اسلام را به عنوان یک تفکر زندگی ساز و یک نظام اجتماعی و یک ایدئولوژی راهگشای زندگی مطرح کند. این بُعد از شخصیت شریعتی آنچنان که باید و شاید شناخته نشده است و روی این بخش وجود او تکیه نمی شود. شریعتی یک آغازگر بود، در این شک نباید کرد. او آغازگر طرح اسلام با زبان فرهنگ جدید نسل بود. ... شریعتی آغازگر طرح جدیدترین مسایل کشف شده اسلام مترقی بود به صورتی که برای آن نسل پاسخ دادن به سوال ها و روشن کردن نقاط مبهم و تاریک بود اما اینکه او را با سیدجمال یا با اقبال مقایسه کنیم، نه. ... « (۳۶) نگاه خامنه ای به شریعتی در خرداد ۱۳۶۰ از نگاه بهشتی به شریعتی هم مثبت تر و خوش بینانه تر است.

ب. شریعتی معتقد به رسالت روحانیت

«شریعتی برخلاف آنچه گفته می شود درباره او و هنوز هم عده ای خیال می کنند، نه فقط ضد روحانی نبود بلکه عمیقاً مؤمن و معتقد به رسالت روحانیت بود، او می گفت که روحانیت یک ضرورت است، یک نهاد اصیل و عمیق و غیرقابل خدشه است، و اگر کسی با روحانیت مخالفت بکند یقیناً از یک آبشخور استعماری تغذیه می شود، این ها اعتقادات او بود در این هیچ شک نکنید این از چیزهایی بود که جزء معارف قطعی شریعتی بود اما در مورد روحانیت او تصورش این بود که روحانیون به رسالتی که روحانیت بر دوش دارد بطور کامل عمل نمی کنند.... بر این اعتقاد بود تا سال حدود ۵۱ و نزدیک ۵۲. از آن سال در اثر تماس هایی که دکتر [شریعتی] با چهره هایی از روحانیت به خصوص روحانیون جوان گرفت، کلاً عقیده اش عوض شد. یعنی ایشان در سال ۵۴ و ۵۵ معتقد بود که اکثریت روحانیت به آن رسالت عمل می کنند و لذا در این اواخر عمر دکتر شریعتی نه فقط معتقد به روحانیت [بود]، بلکه معتقد بود که اکثریت روحانیت در خط عمل به همان رسالتی هستند که بر دوش روحانیت واقعا هست. البته با روحانیونی که می فهمید که در آن خط نیستند با آنها خوب نبود و شخصا به امام خمینی بسیار علاقه مند و ارادتمند بود ترکیبی از زیبایی های شریعتی با بتون آرمه اندیشه اسلامی مطهری به وجود بیاوریم آن بنظر من همان مرحله نوینی است که نسل ما به آن نیاز دارد». (۳۷)

اینکه این اظهار نظر خامنه ای درباره دیدگاه نهایی شریعتی درباره روحانیت چقدر درست است، خارج از موضوع این مقاله است. اما مسلماً مرادش از روحانیون جوانی که همنشینی با آنها با شریعتی باعث تغییر دیدگاه وی به روحانیت شد خود وی بوده است! در هر حال خامنه ای هم ولایتی شریعتی (خراسانی) است، این نکته را نباید فراموش کرد. به یاد ندارم که خامنه ای اظهار نظر عمومی درباره شریعتی را ادامه داده باشد. اما حداقل سخنان سابقش را نیز انکار نکرده است.



ج. مبالغه آمیز بودن نظرات مطهری درباره شریعتی

از معدود اظهارنظرهای مکتوب سید علی خامنه ای در زمان رهبریش حواشی است که بر کتاب «جریانها و سازمانهای مذهبی-سیاسی ایران از روی کار آمدن محمدرضاشاه تا پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۲۰)» در اواخر دهه هفتاد یا اوایل دهه هشتاد نوشته است و رسول جعفریان آنها را به نام خود وی در پاورقی کتابش منتشر کرده است. (۳۸) خامنه ای درباره نظر مطهری درباره شریعتی هم دیدگاه انتقادی دارد: «نظرات مرحوم [مرتضی] مطهری درباره [علی] شریعتی - چه در آغاز آشنائی شان که تا دو سه سال از وی [شریعتی] به نحو شگفت آوری ستایش می کرد و چه در سالهای بعد که از او [شریعتی] به نحو شگفت آوری مذمت می فرمود - غالبا مبالغه آمیز ... بود. در همین مطلبی که ایشان به امام [خمينی در سال ۱۳۵۶] مرقوم داشته اند، نشانه های بزرگنمایی آشکار است. برخی دیگر از دوستان ما از جمله مرحوم شهید بهشتی نیز همین نظر را درباره اظهارات شهید مطهری داشتند.» (۳۹)

نظر خامنه ای در اینجا صائب به نظر می رسد، خصوصا درباره نظر متاخر مطهری درباره شریعتی که برخلاف دیگر آثارش از حد اعتدال فراتر رفته است. تحلیل این نکته فراتر از مقصود این مقاله است. زیاده روی مطهری در

حق شریعتی باعث شد که بهشتی از وی فاصله بگیرد و در برخی جلسات مهم روحانیون تهران درباره تصمیم‌گیرهای حوالی انقلاب از وی دعوت نکند. (۴۰)

بهشتی و خامنه‌ای برخورد مطهری با شریعتی را نمی‌پسندیدند. آنها منکر اشتباهات شریعتی نبودند اما وی را فرد صادقی می‌دانستند که قصد خدمت به اسلام و تشیع دارد و خدمات وی به مراتب از آفات و اشتباهاتش بیشتر است. نقد سنگین بهشتی به شیوه برخورد مصباح بر شریعتی گذشت. وقتی خامنه‌ای نقد مطهری به شریعتی را تندروی می‌دانست، به «قیاس اولویت» قطعاً نحوه برخورد مصباح با شریعتی را نمی‌پسندید و مردود می‌دانست، و این نکته مقصود این مقاله است.

از آن سو مصباح هم حداقل در آن زمان مدافعان شریعتی را افراد باسوادی نمی‌دانست. به نظر وی اگر آنها سواد داشتند متوجه اشتباهات فراوان شریعتی می‌شدند و او را همانند مصباح تخطئه می‌کردند. بنابراین قابل فهم است که مصباح در دهه‌های پنجاه و شصت نظر مساعدی به خامنه‌ای نداشته باشد، به دو دلیل: یکی تقدم مبارزه سیاسی بر مبارزه فرهنگی و دیگری دفاع مشروط وی از افکار شریعتی. به این دو دلیل مصباح تا اواخر دهه شصت مشخصاً خامنه‌ای را فرد باسوادی نمی‌دانست چه در مباحث اعتقادی اسلامی و چه در مباحث فقهی. او همین نظر را تا آخر عمر هاشمی رفسنجانی درباره وی هم داشت و آن را هم کتمان نمی‌کرد.

ناگفته نماند خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی پس از انقلاب با مصباح یزدی با سعه صدر برخورد کردند و در حد مقدور از وی و فعالیتهای فرهنگی دینی او حمایت کردند. خامنه‌ای بعد از رهبری مناسبات تازه‌ای با مصباح پیدا کرد که در مبحث سوم به تفصیل به آن اشاره خواهد شد.

مبحث دوم. انکار اجتهاد خامنه‌ای در جلسه خصوصی

در چنین شرایطی و با چنین زمینه‌ای آقای خمینی از دنیا می‌رود، و خامنه‌ای توسط مجلس خبرگان به جانشینی وی انتخاب می‌شود. در یادداشت قبلی نوشته بودم: «مصباح که در زمان رهبر شدن خامنه‌ای در سال

۱۳۶۸ او را مجتهد نمی دانست (بنگرید به مدارک بحث در کتاب [ابتدال مرجعیت شیعه](#)) از سال ۱۳۷۲ در صف اول حامیان رهبر جدید قرار گرفت و خامنه ای را «بزرگترین نعمت خدا» معرفی کرد و بلافاصله لقب «مطهری زمان» هم صله گرفت. به جرأت می توان گفت خامنه ای از هیچکس به اندازه مصباح یزدی تعریف نکرده است.» (۴۱) این مبحث در مقام بسط و تحکیم عبارت مذکور شامل سه بحث به شرح زیر است: نقل ردیه مؤسسه مصباح، نقل پاورقی کتاب ابتدال مرجعیت شیعه، نقد ردیه مؤسسه مصباح.



بحث اول. نقل ردیه مؤسسه مصباح

گروه تاریخ اندیشه معاصر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (از این به بعد مؤسسه مصباح) در نقد عبارت مذکور ادعاهایی را مطرح کرده که عیناً نقل می شود:

[الف] «در کتاب مذکور [ابتدال مرجعیت شیعه]، مستند آقای کدیور درباره نسبت عدم اجتهاد مقام معظم رهبری به آیت الله مصباح، نقلی است از جناب حجت الاسلام سیدابوالحسن نواب (رئیس دانشگاه ادیان و مذاهب). با پرسش مکتوبی که از جناب آقای نواب صورت گرفت، ایشان در تاریخ ۱۳۹۴/۰۸/۲۷ به صراحت چنین نقلی را نادرست و کذب دانستند. (دستخط ایشان موجود است.)»

[ب] البته آیت الله مصباح در یکی از سخنانشان به مناسبت چنین گفتند: کسانی ... [که] عنوان آیت الله را دارند، متن مکاسب را درست نمی توانند معنا کنند» اما این سخنان در ۱۱ خرداد ۱۳۸۴ به مناسبت انتخابات ریاست جمهوری و به صورت رسمی مطرح و منتشر شد و در آن زمان نیز بر مرحوم هاشمی رفسنجانی تطبیق یافت، چنانکه عبارات قبلی سخن فوق بیانگر این تطبیق بود: «کسانی که با عنوان آیت الله می گویند ما بودیم که ولایت فقیه را درست کردیم تا بتوانیم با شاه مبارزه کنیم و کشور را حفظ کنیم، ما امام را به عنوان ولی فقیه در بین مردم ترویج کردیم و قائم مقام برایش درست کردیم، رهبری را ما درست کردیم، شورای رهبری را ما به رهبری فردی تغییر دادیم، بعد هم اگر دلمان بخواهد دوباره عوض می کنیم! معتقدند اینها مسئله ای اصلی و ریشه داری نیست، و این کارها را برای مصالح کشور کرده اند، و حاضر نیستند بحث جدی فقهی در این زمینه بکنند. با اینکه عنوان آیت الله را دارند، متن مکاسب را درست نمی توانند معنا کنند.» (سخنان آیت الله مصباح در ۱۱ خرداد ۱۳۸۴ در جمع اعضای کانون طلوع، گفتمان مصباح، ص ۸۷۴-۸۷۵) البته این نگاه آیت الله مصباح درباره مرحوم هاشمی [رفسنجانی] می تواند قابل نقد باشد، ولی در هر حال ربطی به آیت الله خامنه ای ندارد.

[ج] از سوی دیگر در مقابل نقل کذب دکتر کدیور از جناب آقای نواب، در کتابی که در سال ۱۳۸۱ درباره آیت الله مصباح انتشار یافته، از یکی از افراد مرتبط و نزدیک به ایشان چنین نقل شده است: «پس از تشکیل مجلس خبرگان و انتخاب [آیت الله خامنه ای] به رهبری، حاج آقا [مصباح] آرام شدند و می گفتند: انتخاب ایشان همانند آبی بود که بر آتش دل ما ریخته شد. حاج آقا [مصباح] می گفت: وقتی امامی فوت می کند، علم امامت او به امام بعدی منتقل می شود و من که سالها با مقام رهبری رفیق بودم و او را می شناختم بلاشبیه احساس کردم که فراست و درایت و شجاعت و سایر خصوصیات امام راحل به ایشان منتقل شده است. (حقیقت شرق، ص ۸۵)» (۴۲) (پایان نقل قول)

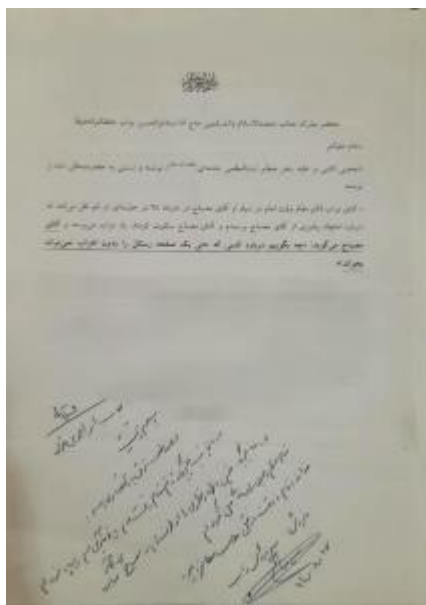
در ردیه فوق سه ادعا مطرح شده است. مهمترین شان ادعای نخست است. بلافاصله بعد از اطلاع از انتشار ردیه مذکور، از طریق ایمیل با نویسنده ردیه و نیز مدیر گروه تاریخ موسسه (ناشر آن) به ترتیب در تاریخهای ۱ و ۵

مرداد ۱۴۰۰ تماس گرفتم و خواستار ارسال تکذیبه نواب یا انتشار علنی آن شدم و تذکر دادم «تا امکان دسترسی و راست آزمایی نباشد چیزی سند محسوب نمی شود.» بالاخره در تاریخ ۲۵ مهر ۱۴۰۰ نویسنده ردیه دستخط زیر را ارسال کرد (۴۳) که عینا درج می شود:

«محضر مبارک جناب حجت الاسلام والمسلمین حاج آقا سید ابوالحسن نواب (حفظکم الله الحفیظ) سلام علیکم. شخصی کتابی بر علیه رهبر معظم آیت الله العظمی خامنه ای (حفظه الله تعالی) نوشته و نسبتی به حضرت تعالی داده و نوشته: آقای نواب قائم مقام وقت نماینده امام در سپاه از آقای مصباح در خرداد ۱۳۶۸ در جلسه ای در قم نقل می کند که درباره اجتهاد رهبری از آقای مصباح پرسیدم و آقای مصباح سکوت کردند. باز می پرسد و آقای مصباح می گوید: «چه بگوئیم درباره کسی که حتی یک صفحه رسائل را بدون اعراب نمی تواند بخواند.»

«باسمه تعالی. جناب آقای احمدی خواه. سلام و تحیت. در مورد مطلب فوق به استحضار می رساند: ۱. اینجانب هیچگاه قائم مقام وقت امام یا نمایندگی امام در سپاه نبوده ام. ۲. بنده هیچگاه چنین اظهار نظری را از طرف آیت الله مصباح (دامت برکاته) درباره مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) نقل نکرده ام. خداوند به تمام ما دقت در نقل مطالب عطا فرماید. با پوزش، سید ابوالحسن نواب، ۲۷ آبان ۱۳۹۴.» کلیشه این سوال و جواب هم در اینجا درج می شود.

از پاسخ نواب نام پرسشگر معلوم می شود. (۴۴) اگر مراد از «شخصی و کتابی» (به صیغه نکره) در پرسش اینجانب و کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» باشد، در این صورت آنچه در گیومه از اینجانب و کتاب مذکور نقل شده کاملاً تحریف شده است که در بحث سوم شواهد آن ارائه می شود. زمان پاسخ شش ماه بعد از انتشار کتاب الکترونیکی ابتدال مرجعیت شیعه است. (۴۵) اینکه چرا خبر چنین پرسش و پاسخی حداقل شش سال به تأخیر افتاده مشخص نیست.



بحث دوم. نقل پاورقی کتاب ابتذال مرجعیت شیعه

در یادداشت قبلی متن پاورقی کتاب «ابتذال مرجعیت شیعه: استیضاح مرجعیت حجت الاسلام والمسلمین سید علی خامنه‌ای» را نیاورده بودم. چون بحث مرتبط با مصباح یزدی متمرکز در این پاورقی است، آن را عیناً نقل می‌کنم:

«برخی مخالفت‌های محفلی با مرجعیت آقای خامنه‌ای: یکم. دربارهٔ عدم اجتهاد جناب آقای خامنه‌ای نخستین نقلی که از همان روز رهبری ایشان بر سر زبان‌ها افتاد اظهار نظر آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی است. در خرداد ۱۳۶۸ در جلسه‌ای در قم حجت‌الاسلام سیدابوالحسن نواب قائم‌مقام وقت نمایندهٔ امام در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و رئیس دانشگاه خصوصی ادیان و مذاهب قم از آیت‌الله مصباح یزدی نظرش را دربارهٔ آقای خامنه‌ای رهبر جدید جويا می‌شود. آقای مصباح سکوت می‌کند. آقای نواب برای بار دوم می‌پرسد. بالاخره آیت‌الله مصباح پاسخ می‌دهد: «چه بگویم دربارهٔ کسی که حتی یک صفحه رسائل را بدون اعراب نمی‌تواند از رو بخواند.» از حاضران دیگر جلسه دانشمند محترم جناب آقای مصطفی ملکیان ویراستار کتاب «جامعه و تاریخ» آیت‌الله مصباح بوده

است. مفاد این جلسه از دو طریق پخش شد. یکی به نقل برخی حاضرین جلسه و دیگر اینکه نوار این جلسه در میان اساتید و دانشجویان دانشکده الهیات دانشگاه امام صادق (ع) در آن سال‌ها دست‌به‌دست می‌گشت.»

«بررسی: من در دهه هفتاد در دانشکده علوم سیاسی (۷۶-۱۳۷۱) و دانشکده الهیات (۷۷-۱۳۷۳) دانشگاه امام صادق (ع) تدریس می‌کردم و نقل‌های فوق را از برخی دانشجویان و اساتید آن دانشگاه مکرراً شنیدم، هرچند خود شنونده مستقیم این نقل‌ها از گویندگان‌شان نبودم. گویندگان و شنوندگان هر سه نقل مذکور خوشبختانه در قید حیاتند و به‌سادگی صحت هر سه نقل قابل آزمون است. مطابق این نقل‌ها مرجعیت جناب آقای خامنه‌ای حتی در میان جناح محافظه‌کار مذهبی هم خریداری نداشت. البته من برخلاف جناب آقای مصباح معتقدم جناب آقای خامنه‌ای می‌تواند رسائل را درست بخواند. این‌گونه تعبیر بی‌انصافی است. اما خواندن رسائل بدون غلط، دلالت بر اجتهاد مطلق در حد افتاء نمی‌کند.

آیت‌الله مصباح یزدی چهار سال بعد در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۷۲ در مصاحبه با مرکز تحقیقاتی سپاه پاسداران گفته است: «من اگر بخواهم درباره شخص ایشان و ویژگی‌هایی که خدای متعال به ایشان عطا فرموده و امتیازاتی که به ایشان لطف کرده، صحبت کنم، حقش را نمی‌توانم ادا کنم، ولی در چند جمله کوتاه عرض بکنم که، ایشان فقاہت را توأم با تقوا، تیزهوشی و فراست را توأم با بردباری و سعه صدر، مدیریت را همراه با تعبد و پایبندی به اصول و مبادی اسلامی، فکر روشن و ثاقب و درنشان را با دوراندیشی و تشخیص مصالح درازمدت امت اسلامی، حزم و احتیاط را توأم با شجاعت و شهامت، بهره‌مندی از علوم مختلف اسلامی را همراه با ذوق و گرایش‌های هنری اصیل، اعتماد به نفس را همراه با توکل بر خدای متعال، تلاش و جدیت و نظم و برنامه‌ریزی را توأم با توسل به ولی عصر و ائمه اطهار (ع)، و در یک کلمه، همه شرائط و مزایای مدیریت را با روح عبادت و بندگی و اخلاص جمع می‌کند» (رهبری فرزانه/ از نسل کوثر، تدوین پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بهار ۱۳۷۸، ص ۸۷) اینکه چگونه جناب آقای مصباح از نظر نخست به نظر دوم رسیده است، داستانی دیگر دارد. بگذریم! (۴۶) (پایان نقل قول)

بحث سوم. نقد ردیه مؤسسه مصباح

متناسب با سه ادعای مطرح شده در ردیه، نقد آن در سه بند عرضه می شود:

الف. نقد شاهد اول

ردیه نویس و پرسشگر سیدابوالحسن نواب را «ناقل خبر» مذکور در پاورقی کتاب ابتذال معرفی کرده اند. این نسبت «کذب محض» است. پاسخ نواب به پرسش مهندسی شده و محرف البته صادقانه است! هرچند او به حقیقت امر اشاره ای نکرده است. پاسخ وی طی چهار نکته به شرح زیر نقد می شود:

اول. درباره اینکه سید ابوالحسن نواب (متولد ۱۳۳۷) «هیچگاه قائم مقام وقت امام یا نمایندگی امام در سپاه نبوده» حق با وی است، اما این امر هیچ دخالتی در صحت مطلب مورد بحث در کتاب ابتذال ندارد. به علاوه وی به اعتراف خودش پنج سمت زیر را تا کنون در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی داشته است: اول، در سال ۱۳۵۸ مسئول عقیدتی سیاسی سپاه گچساران بوده است. دوم، از نیمه سال ۱۳۵۹ «عضو رسمی سپاه» شده و با پایان سنوات خدمتش «بازنشسته سپاه» شده است. (۴۷) یعنی در خرداد ۱۳۶۸ (زمان واقعه) نواب «عضو رسمی سپاه پاسداران» بوده است. سوم، وی از ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۴ «مسئول نمایندگی ولی فقیه در تدرکات و لجستیکی جنگ سپاه کل کشور» بوده است. (۴۸) چهارم، نواب از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۹ مؤسس و «رئیس دانشکده عقیدتی سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» بوده است. در خرداد ۱۳۶۸ (زمان مورد بحث) عبدالله نوری نماینده ولی فقیه در سپاه و محمود محمدی عراقی (داماد محمدتقی مصباح یزدی) قائم مقام نماینده ولی فقیه در سپاه بوده اند. (۴۹) بنابراین سمت نواب در خرداد ۱۳۶۸ (زمان واقعه) ریاست دانشکده عقیدتی سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بوده است. پنجم، وی از تاریخ ۵ تیر ۱۳۶۹ که محمود محمدی عراقی به عنوان نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران منصوب می شود به عنوان «معاون نماینده ولی فقیه در امور روحانیون سپاه» منصوب می شود. (۵۰) لازم به ذکر

است که اکبر هاشمی رفسنجانی در خاطرات روزنوشت خود نواب را این گونه معرفی کرده است: «چهارشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۷۱: آقای [سید ابوالحسن] نواب از نمایندگی رهبری در سپاه آمد.» (۵۱)

دوم. نواب راست می گوید که «بنده هیچگاه چنین اظهار نظری را از طرف آیت الله مصباح (دامت برکاته) درباره مقام معظم رهبری (مد ظله العالی) نقل نکرده ام»، اما آنچه در کتاب ابتدال به وی نسبت داده شده، «نقل واقعه» نبوده، بلکه «حضور در مجلس مذکور» و دو بار «پرسش از نظر مصباح درباره رهبری خامنه ای» بوده است! نواب این دو مورد را انکار نکرده است. به شکل دقیق ترین سه ادعا تا کنون توسط سید ابوالحسن نواب انکار نشده است: یک. حضور در مجلسی در قم در خرداد ۱۳۶۸ با حضور مصباح یزدی که در آن بحث از رهبری خامنه ای شده است. دو. اینکه در جلسه مذکور دو بار وی (نواب) نظر مصباح را درباره رهبری خامنه ای جویا شده است. سه. اینکه مصباح فقاقت و اجتهاد رهبر جدید را با عبارت ناتوانی از روخوانی درست رسائل زیر سوال برده است. نواب هیچیک از نکات سه گانه فوق را انکار نکرده است و این سه نکته بدون معارض به قوت خود باقی هستند.

نواب از آن زمان تا کنون از مدافعان و مروجان رهبر جدید بوده است لذا هم چنان که نوشته داعی برای نقل عبارت مزبور برای احدی نداشته است. برخلاف نواب، استادش مصباح در آن زمان نظر مساعدی به رهبر جدید نداشته است، و شاگرد کوشیده نظر مساعد استادش را به رهبر جدید جلب کند. به عبارت دیگر وی در پرسش مذکور حسن نیت داشته است: جلب منفعت برای رهبر جدید و استادش. عمق ارادت نواب به آقای خامنه ای را در عبارت زیر می توان دید: «به ضرس قاطع می گویم که تا پانصد سال آینده شخصی هم چون آیت الله خامنه ای نخواهیم داشت، کما این که در هزار سال گذشته هم [مثل] آیت الله خامنه ای نداشته ایم.» (۵۲)

چند سال بعد شاگرد و استاد درباره رهبری خامنه ای هم نظر می شوند، یعنی در حقیقت مصباح نظرش را اصلاح می کند. ضمناً مصباح و نواب چند سال بعد یعنی حداقل در اوایل دهه ۹۰ علیرغم اشتراکات فراوان در یک مورد اختلاف نظر پیدا می کنند. نواب این اختلاف نظر را سلیقه سیاسی خاص استادش عنوان می کند و از آن به «تندروی و تنگ نظری» تعبیر می کند و خود را متمایل به اعتدال و گشاده نظری معرفی می نماید. (۵۳)

سوم. مطابق تحلیل ظریف فوق، پاسخ سید ابوالحسن نواب به پرسش محرف تکذیب نقل مستند و دقیق کتاب ابتدال مرجعیت شیعه محسوب نمی شود. به علاوه در جلسه مذکور علاوه بر نواب، مصطفی ملکیان هم حضور داشته است. آیا چنین تکذیبیه ای از او هم گرفته شده است؟! ضمناً حاضران در جلسه مذکور منحصر به این دو نفر نبوده اند. همانها مطلب را پخش کردند که به گوش من رسیده است. امیدوارم این مقاله هم به سمع و نظر ناقلان برسد و جرأت کنند آن چه را شنیده و دیده اند شهادت دهند. از همه مهمتر فایل صوتی این جلسه در میان اساتید و دانشجویان دانشکده الهیات دانشگاه امام صادق (ع) در آن سالها دست به دست می گشت. امیدوارم کسانی که این فایل صوتی تاریخی را در اختیار دارند آن را به دست من برسانند یا خود در فضای مجازی منتشر کنند. مطابق موازین شرعی و حقوقی اعتبار نقل مذکور در کتاب ابتدال مرجعیت شیعه به قوت خود باقی است.

چهارم. مصباح یزدی چندین نوبت اعتراف می کند که بعد از درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی به توانایی های مختلف آقای خامنه ای آگاهی نداشته است، از جمله: «البته اعتراف می کنم من در اوایل امر به توانایی های مختلف ایشان آگاهی نداشتم» (مصاحبه اختصاصی با هفته نامه پرتو سخن، مورخ ۲۲ مهر ۱۳۸۹). عین عبارات وی در بحث چهارم مبحث بعد خواهد آمد. نقل مورد بحث در زمانی اظهار شده که به اعتراف خود وی او از کمالات جانشین بنیانگذار مطلع نبوده است و این «مؤید» صحت نقل مذکور در کتاب ابتدال است.

ب. نقد شاهد دوم

مطلب نقل شده از مصباح یزدی در خرداد ۱۳۸۴ منطبق بر هاشمی رفسنجانی مؤید نقل مورد بحث است! اولاً تایید می کند که مصباح وقتی می خواسته مخالفان حوزوی خود را متهم به بیسوادی کند مدعی می شده متون سطح از قبیل رسائل یا مکاسب را نمی توانند بدون إعراب درست بخوانند یا معنی کنند. سوابق حوزوی هاشمی رفسنجانی اگر بیشتر از خامنه ای نباشد کمتر نیست. خامنه ای درباره جایگاه علمی هاشمی رفسنجانی گفته است: «امروز رئیس جمهور ما از نظر من که سالیان متمادی است ایشان را می شناسم یک مجتهد قطعی است. این هم از برکات خدا بر ماست. ما رئیس جمهوری داریم که از لحاظ درسهای حوزه ای یک مجتهد و از

لحاظ تفکرات اسلامی یک متفکر سطح بالا با سوابق فراوان است.» (۵۴) ثانیاً مصباح حوالی سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۶۸ نظر مشابهی نسبت به خامنه ای و هاشمی رفسنجانی داشته است، و هر دو را فاقد مرزبندی با منحرفان و التقاطی ها، و خوش بین به منحرفان می پنداشت. لذا نقل مذکور موید نقل مورد بحث است! اما نقل مستقلی است. مصباح در مورد هر دو هم‌رزم قدیمش چنین افاضاتی داشته است.

ج. نقد شاهد سوم

اما نقل اخیر (از کتاب حقیقت شرق) به نقل «از یکی از افراد مرتبط و نزدیک به ایشان» که ردیه نویس صلاح ندیده ناقل را معرفی کند، در کتاب مذکور این گونه معرفی شده است: «آقای بیات فرمودند:» (۵۵) در صفحات دیگر کتاب نامبرده فرد مذکور این گونه معرفی شده: «غلامرضا بیات محافظ حاج آقا از سوی سپاه از سال ۱۳۶۱» (۵۶) اما میزان دقت این پاسدار محافظ حاج آقا از این نقلش بدست می آید: «حاج آقا غیر از نمایندگی مجلس خبرگان و عضویت در شورای عالی انقلاب فرهنگی از سوی امام هیچ کار اجرایی را نپذیرفته اند.» (۵۷) این دو سمت هر دو متعلق به سالها بعد از درگذشت آقای خمینی است و هر دو توسط خامنه ای به مصباح تفویض شده است: نمایندگی دوره دوم مجلس خبرگان از خوزستان از ۱۶ مهر ۱۳۶۹ (یک سال و چهار ماه بعد از درگذشت آقای خمینی) و انتصاب به عضویت شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۷۵ (هفت سال و شش ماه بعد از رحلت بنیانگذار). با چنین دقتی اگرچه نقل «محافظ حاج آقا» می تواند صحت داشته باشد، اما زمان آن بلافاصله بعد از درگذشت بنیانگذار جمهوری اسلامی نیست، چندین سال بعد از آن است! زمانی است که مصباح یزدی نظرش درباره رهبری عوض شده است. عین عبارات مصباح یزدی که بسیار نزدیک به نقل اخیر است در مبحث بعدی (بحث چهارم) خواهد آمد. در نتیجه نقل مذکور در کتاب ابتذال مرجعیت شیعه نه تنها به قوت خود باقی است بلکه عبارت فوق ندانسته تایید آن است! والحمدلله.

مبحث سوم. رهبری افضل فقها و از مفاخر انسانیت



مصباح یزدی از اوایا دهه هفتاد بتدریج نظرش نسبت به رهبر جدید عوض می شود تا آنجا که وی را «بزرگترین نعمت الهی» به مردم در این دوران معرفی می کند. خامنه ای هم در وی استعداد شگرفی برای حمایت از رهبری خود کشف می کند، کسی که می تواند نظریه پرداز اول نظام در دوران دومین رهبر جمهوری اسلامی باشد. قراردادی نانوشته بین آن دو منعقد می شود، هر یک در بالا بردن دیگری سنگ تمام می گذارد و در عوض از برکات و امتیازات فراوان برخوردار می شود، معامله ای برد - برد. البته هر دو این تجارت پرسود را «فی سبیل الله» و برای استحکام نظام جمهوری اسلامی - که از اوجب واجبات است - می دانستند، نه معامله ای برای تحصیل سود شخصی.

بهره مصباح از این معامله برخورداری از رانت یا بودجه سنگین مؤسسات آموزشی و پژوهشی مورد نظرش بود که امروز بزرگترین مرکز در نوع خود در ایران بلکه در جهان تشیع است، علاوه بر ارتقا به مقام مطهری دوران. بهره خامنه ای حمایت بی دریغ یکی از بزرگترین اساتید فلسفه کشور از وی و در خدمت نظام و رهبری قرار گرفتن کل تشکیلات و طلاب مصباح. در شرایطی که خامنه ای از بحران مشروعیت به شدت رنج می برد حمایت

سنگین مصباح بسیار ارزشمند بود. نه تنها مصباح به لحاظ سیاسی تغییر کرد و به یک فعال تمام عیار سیاسی تبدیل شد، بلکه خامنه ای هم تمایلات روشنفکرانه قبل از رهبری را هم چون لباده به قبای سنتی همسو با تفکرات تنگ‌نظرانه و خشن مصباح تغییر داد. زوج خامنه ای - مصباح بدون یکدیگر نمی توانستند نظام را به این پایه از انحطاط تنزل دهند. این مبحث نیم نگاهی به ابعاد این معامله پرسود و شواهد و مستندات آن است و شامل چهار بحث به شرح زیر می باشد: یخها آب می شود، آمادگی دوطرفه برای معامله، معامله گره می خورد، و اوج ثنا.

بحث اول. یخها آب می شود

مصباح یزدی به لحاظ نگرش دینی در تمام طول زندگی تغییری نکرد: خشک مغز، تنگ نظر، ناروادار نسبت به هر فکر متفاوت، و هر نوع نواندیشی دینی را متهم به عناد و تخریب اساس اسلام کردن. اما نگرش سیاسی او تحولاتی داشته است. به تحولات سیاسی قبل از انقلاب او در مبحث اول اشاره شد. درباره فعالیت‌های بعد از انقلاب وی در این بحث به دو نکته اشاره می شود

الف. در زمان حیات آقای خمینی مصباح تحویل گرفته نشد. به روایت خواص شاگردانش او در سال ۱۳۵۹ برنامه «مؤسسه در راه حق» را به آقای خمینی ارائه کرد و مقام رهبری ضمن تأکید بر توسعه برنامه آموزشی مؤسسه تامین بودجه آن را برعهده گرفت. (۵۸) در این زمینه هیچ مطلبی در صحیفه امام منعکس نشده است. (۵۹) مصباح نقل کرده که «بخش آموزش مؤسسه در راه حق با توجهاتی که حضرت امام [خمینی] فرمودند توسعه پیدا کرد و ما بین ۲۰ تا ۳۰۰ نفر از فضایی حوزه را تحت پوشش این برنامه بردیم؛ ولی از نظر کمی و کیفی برای ادامه تحصیل در رشته های خاص علوم انسانی نیازهای دیگری وجود داشت، تا آن زمان ما امیدی به برآورده شدن این نیازها نداشتیم. طبق برآوردی که کردیم دیدیم می توانیم متناوباً هر ساله یکی دو رشته از رشته های علوم انسانی را برنامه ریزی کنیم. اما چون شرایط بحرانی زمان جنگ بود به خودمان اجازه نمی دادیم که برای تهیه بودجه این برنامه باز به حضرت امام مراجعه کنیم و از ایشان کمک بگیریم.» (۶۰) بنابراین به هر دلیلی آقای خمینی به بنیاد فرهنگی باقرالعلوم کمک نکرده است. در همان زمان این زمزمه در حوزه شنیده می شد که

آقای خمینی با تعمیم برنامه آموزشی مصباح یزدی به حوزه علمیه قم موافقت نکرده است. دلیل عدم کمک به بنیاد فرهنگی باقرالعلوم چیز دیگری بود، جنگ نبود!

بعد از واقعه انقلاب فرهنگی مصباح یزدی رکن اصلی دفتر همکاری حوزه و دانشگاه از ۱۳۵۹ به بعد بود که به فعالیت‌های آن اشاره شد. در سال ۱۳۶۴ مصباح با تاسیس بخش پژوهش و دائر کردن رشته های تخصصی علوم انسانی با رویکرد انتقادی فعالیت مؤسسه ای تحت عنوان بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) را آغاز کرد. مصباح به دلایلی که در خاتمه خواهد آمد متوجه فوائد سفرهای خارجی شد. در حالی که روزنامه های سال ۱۳۶۸ پر است از بیعت یا حداقل تأیید رهبر جدید از سوی شخصیت‌های حوزوی حکومتی، از مصباح یزدی برخلاف همگنانش هیچ اظهار نظر علنی در بیعت با رهبر جدید یا حتی تأیید وی منتشر نشد. در ارتباط با مقصود این مقاله این نکته فوق العاده مهمی است، و مؤید آن است که مصباح یزدی در خرداد ۱۳۶۸ در صلاحیت علمی رهبر جدید تردید جدی داشته است.

ب. اما فعالیت‌های بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) و تامین هزینه های هنگفت آن بدون بیعت با رهبر جدید غیرممکن بود. شاگردان وی در بنیاد نیز نگران آینده‌شان متمایل به نزدیک کردن استادشان به رهبر جدید بودند. مراسم بیعت به شکل سنگینی برگزار شد. «دیدار اساتید و فضلا و طلاب بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) با رهبر انقلاب: حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در پایان سخنانشان از بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) قم به عنوان یک مرکز بسیار پربرکت، مفید و شایسته‌ی تقلید نام بردند و ابراز امیدواری فرمودند که برنامه ریزی در حوزه های علمیه بتواند تشویش را از کسانی که برای آینده‌ی دنیا نگران هستند برطرف سازد. بنا بر همین گزارش پیش از بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی حجت الاسلام والمسلمین مصباح یزدی سرپرست بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) طی سخنان کوتاهی ضمن تأکید بر اطاعت طلاب این بنیاد از فرامین ولایت فقیه به تشریح نحوه ی فعالیت بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) پرداخت.» (۶۱)

در این دیدار هیچ خبری از تعریفهای گزافی که در مراحل بعدی خامنه ای و مصباح از همدیگر می کنند نیست. حتی مصباح آیت الله نیست! او هم بیش از اعلام اطاعت طلاب بنیادش از مقام رهبری چیزی نمی گوید. در کتاب «حدیث ولایت» این دیدار مشروح تر نقل شده است: «از اینکه بحمدالله یکی از آرزوهای دیرین دلسوزان به حوزه های علمیه و آینده فکری دنیای اسلام به شکل موسسه شما تحقق پیدا کرده است خوشحالم و خدا را شکر گزاریم که بحمدالله مردان بزرگ و شخصیت‌های برجسته و صاحب نظر و بابتکار و دلسوزی را برگزید تا چنین تشکیلات و بنایی را پایه ریزی کنند... اینکه کسی مثل جناب مصباح - ادام الله بقائه و برکات وجوده - به این فکر بیفتند و بیایند روال کار شما را به وجود آورند ناشی از این سؤال چند ده ساله در حوزه است. مؤسسه شما مثال و مصداق و نمونه ای از آن کاری است که باید بشود. یعنی یقیناً موسسه باقرالعلوم (ع) که به اسم مطهر این بزرگوار است و همچنین موسسه در راه حق تا آنجایی که من دانستم و شناختم جزء مراکز بسیار بابرکت و مفید و خوش عاقبت و تقلید کردنی و قابل قدرانی است.» (۶۲)

مصباح قدم اول را برداشت: بیعت با رهبری و اعلام اطاعت، رهبر جدید هم وی را تحویل گرفت و نشان داد که متمایل به کمک به بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) است، آنچه بنیانگذار جمهوری اسلامی کمترین تمایلی به آن نداشت. در این هشت ماه چه اتفاقی افتاد که اطاعت از رهبری - که توان روخوانی رسائل ندارد - واجب شد؟!

بحث دوم. آمادگی دوطرفه برای معامله

در این بحث نخست به اقدامات نظام نسبت به مصباح اشاره می شود، سپس به اقدامات مصباح پرداخته می شود.

الف. در نیمه اول سال ۱۳۶۹ رهبری خامنه ای با یک بحران جدی مواجه می شود: تردید جدی در اجتهاد او که نتیجه آن بحران مشروعیت برای نظام است. نظام دست به دامن حوزه علمیه قم می شود. هفت نفر از حوزویون حاضر می شوند کتبا اجتهاد رهبری را گواهی کنند. همشهری مصباح یعنی محمد یزدی که در آن زمان

رئیس قوه قضائیه بود نخستین گواهی را نوشت (۲۷ خرداد ۱۳۶۹)، عبدالله جوادی آملی که در تدریس فلسفه و قرآن از همگنان مصباح است دومین گواهی را نوشت (۱ مرداد ۱۳۶۹)، محمد فاضل لنکرانی، محمد مؤمن قمی، علی مشکینی، یوسف صانعی، و بالاخره ابراهیم امینی (مرداد - شهریور ۱۳۶۹) گواهی های بعدی اجتهاد رهبری را امضا کردند. (۶۳) راستی چرا مصباح در آن زمان گواهی اجتهاد خامنه ای را امضا نکرد؟! او بعدا تعریفهایی از فقاقت خامنه ای کرد که کمتر کسی کرده است که در بند بعدی همین بحث و دو بحث بعدی شواهد آن خواهد آمد. پاسخش واضح است. مصباح هنوز در سال ۱۳۶۹ نیاز به مشوقهای بیشتری داشت تا چشم بصیرتش کاملاً گشوده شود.

در سال ۱۳۶۹ مصباح و شاگردانش در بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) به سفری یک ماهه به آمریکا و کانادا اعزام می شوند. (۶۴) در خاطرات روزنوشت هاشمی رفسنجانی آمده است: «یکشنبه ۱۴ بهمن ۱۳۶۹: آقایان [محمدتقی] مصباح یزدی و [محمود] محمدی عراقی آمدند. گزارش سفر به آمریکا و کانادا برای شرکت در سمینار فلسفه را دادند، اظهار رضایت و توفیق نمودند و کمک بیشتری خواستند.» (۶۵) «سه شنبه ۱۲ شهریور ۱۳۷۰: آقای [محمدتقی] مصباح یزدی با همکارانش در بنیاد باقرالعلوم (ع) آمدند. برای اعزام طلاب به خارج، ساخت مدرسه و رسمیت یافتن موسسه استمداد کردند، قول کمک و حواله مصالح دولتی برای ساختمان دادم.» (۶۶)

رهبری که مناسبات آخوندی را بسیار خوب می شناسد و از رگ خواب هم صنفان خود آگاهی کامل دارد در بهمن ۱۳۷۰ شروع به جذب مصباح کرد: «حضرت آیه الله آقای حاج شیخ محمدتقی مصباح. اکنون که بحمدالله مجمع جهانی اهل بیت (علیهم الصلاه والسلام) به عنوان کانون تلاش علمی و عملی تشیع تشکیل یافته و آغاز به کار کرده است، شایسته است برابر مواد اساسنامه ی آن، جمعی از برجستگان رجال علمی و چهره های موجه عالم تشیع، شورای عالی آن مجمع را شکل بخشیده، با عضویت در آن، مسؤولیت خطیری را که برای اعضای آن شورای عالی پیش بینی شده، عهده دار گردند؛ لذا جناب عالی را که بحمدالله به صفات مزبور موصوف می باشید، به عضویت

شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت (علیهم الصّلاه والسّلام) منصوب می‌نمایم». (۶۷) مصباح تا آخر عمر رئیس شورای عالی مجمع جهانی اهل بیت بوده است.

علاوه بر آن، مقام رهبری در اواخر سال ۱۳۷۰ به رادیو تلویزیون حکومتی هم رهنمود می‌دهد که سراغ مصباح و شاگردانش بروند: «شما باید یک گروه مشاوره‌ی محتوایی از مناسبترین شخصیت‌هایی که امروز می‌توانید پیدا کنید، داشته باشید؛ مثلاً از آقای [محمدتقی] مصباح [یزدی] دعوت کنید و اصرار هم نکنید؛ یا مثلاً از شاگردان آقای مصباح [یزدی] دعوت کنید. خوشبختانه یکی از موفقیت‌های آقای مصباح یزدی در قم این است که ایشان برخلاف خیلی از فضایی‌ها که فضلشان در خودشان منحصر مانده، فضلش در شاگردان خوب سرریز شده است؛ فرضاً از همین آقای [محمود] محمدی عراقی که از شاگردان [او داماد] آقای مصباح است و طلبه‌ی بسیار فاضل و چیزفهمی هم است، استفاده کنید. سراغ شخصیت‌هایی هم که کنار هستند و در صحنه‌ی معارف مذهبی خیلی حضور پیدا نمی‌کنند، اما آماده هستند که به شما کمک کنند، بروید؛ مثلاً سراغ آقای محمدرضا حکیمی بروید و از ایشان استفاده کنید». (۶۸)

نظام برای همراه کردن مصباح برنامه ریزی کرده بود. مصباح هم آمادگی دریافت رانت بیشتری البته برای ترویج اسلام به سبک خودش داشت. در خاطرات روزنوشت هاشمی رفسنجانی شواهد را ملاحظه کنید: «چهارشنبه ۱۹ فروردین ۱۳۷۱: آقای [سید ابوالحسن] نواب از نمایندگی رهبری در سپاه آمد. برای اعزام طلاب [به دانشگاه] مک گیل استمداد کرد.» در پاورقی آن آمده است: «اعزام طلاب در سال ۱۳۷۲ برای ادامه تحصیلات تکمیلی اولین تجربه‌ی ای بود که موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی با ابداع آقای محمدتقی مصباح یزدی آن را آزمود ... آقای هاشمی رفسنجانی در دوره ریاست جمهوری خود را با تخصیص اعتبارات لازم از برنامه اعزام طلاب حمایت می‌نمود.» (۶۹)

«یکشنبه ۲۴ آبان ۱۳۷۱: آقایان [محمدتقی] مصباح [یزدی] و [سید ابوالحسن] نواب آمدند. برای تصویب مواد درسی‌شان در شورای عالی انقلاب فرهنگی توضیحاتی نیز درباره مدرسه باقر العلوم (ع) دادند. جهت رسمیت

یافتن استمداد کردند، تشویقشان کردم.» (۷۰) «شنبه ۱۶ مرداد ۱۳۷۲: آقایان [محمدتقی] مصباح [یزدی] و [سید ابوالحسن] نواب آمدند و برای مؤسسه باقرالعلوم (ع) کمک خواستند، می خواهند اعتبار رسمی دانشگاهی داشته باشند، ولی اسم حوزه باشد، نه دانشگاه.» (۷۱) «چهارشنبه ۲۷ مرداد ۱۳۷۲: اعضای دفتر وحدت حوزه و دانشگاه آمدند. آقایان [علی] احمدی، [محمدتقی] مصباح [یزدی] و [محمود] محمدی عراقی گزارش دادند و کمک خواستند، وعده کمک دادم.» (۷۲)

ب. مصباح یزدی چرا نباید از رهبری نظامی که اینگونه گشاددستانه هر امکاناتی خواسته در اختیارش گذاشته و او را در صدر «برجستگان رجال علمی و چهره‌های موجه عالم تشیع» تبلیغ می کند تعریف و ترویج کند؟ مصباح یزدی در تاریخ ۶ بهمن ۱۳۷۲ در مصاحبه با مرکز تحقیقاتی سپاه پاسداران حق مخدوم خود را به جا می آورد: «من اگر بخواهم درباره شخص ایشان [مقام رهبری، خامنه ای] و ویژگی‌هایی که خدای متعال به ایشان عطا فرموده و امتیازاتی که به ایشان لطف کرده، صحبت کنم، حقش را نمی‌توانم ادا کنم، ولی در چند جمله کوتاه عرض بکنم که، ایشان فقاقت را توأم با تقوا، تیزهوشی و فراست را توأم با بردباری و سعه صدر، مدیریت را همراه با تعبد و پایبندی به اصول و مبادی اسلامی، فکر روشن و ثاقب و درنشان را با دوراندیشی و تشخیص مصالح درازمدت امت اسلامی، حزم و احتیاط را توأم با شجاعت و شهامت، بهره‌مندی از علوم مختلف اسلامی را همراه با ذوق و گرایش‌های هنری اصیل، اعتماد به نفس را همراه با توکل بر خدای متعال، تلاش و جدیت و نظم و برنامه‌ریزی را توأم با توسل به ولی عصر و ائمه اطهار (ع)، و در یک کلمه، همه شرائط و مزایای مدیریت را با روح عبادت و بندگی و اخلاص جمع می‌کند» (۷۳)

مطلب فوق را در کتاب «ابتدال مرجعیت شیعه» نقل کرده بودم و در انتها تذکر داده بودم: «اینکه چگونه جناب آقای مصباح از نظر نخست به نظر دوم رسیده است، داستانی دیگر دارد. بگذریم!» (۷۴) نظر نخست این بود: «چه بگویم درباره کسی که حتی یک صفحه رسائل را بدون اعراب نمی‌تواند از رو بخواند.» (نیمه دوم خرداد ۱۳۶۸ در جلسه خصوصی در قم)، نظر دوم در توصیف رهبری: «برخورداری از فقاقت توأم با تقوا» (اوایل بهمن

۱۳۷۲ یعنی چهار سال بعد به شکل علنی) اکنون دقیقا مسئله این است که مصباح چطور یکصد و هشتاد درجه به لحاظ سیاسی تغییر کرد؟ و از منکر اجتهاد رهبری به مدافع فقاهاست وی تبدیل شد؟

مصباح و خامنه ای با یکدیگر یک معامله برد - برد نانوشته کردند. بهره مصباح در اختیار گذاشتن رانت و امکانات مادی گسترده بیش از حد انتظار وی البته به عنوان مؤسساتی برای ترویج اسلام به روایت او بود که به اسناد آن اشاره می شود، به علاوه برکشیدن او به تئوریسین و ایدئولوگ اول نظام در دوران رهبری خامنه ای. این مال و جاه را کمتر کسی می تواند نادیده بگیرد. بهره خامنه ای حمایت مبالغه آمیز یک شخصیت حوزوی از وی که در برهوت ادبار حوزه سنتی به وی سخت به آن محتاج بود.

بحث سوم. معامله گره می خورد

این بحث نیز شامل دو قسمت است: رانت و خدمات اختصاصی نظام به مصباح، و خدمات متقابل مصباح به نظام و رهبری. بده و بستانی بسیار بابرکت.

الف. مصباح به فکر تاسیس مؤسسه بزرگتری می افتد: تبدیل بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) به مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی. به خاطرات روزنوشت هاشمی رفسنجانی توجه کنید: «چهارشنبه ۲۳ آذر ۱۳۷۳: با هلی کوپتر به قم پرواز کردیم. ... به ساختمان در دست احداث مرکز تحقیق و آموزش [مؤسسه امام خمینی] که آقای [محمدتقی] مصباح [یزدی] به کمک من و آیت الله خامنه ای می سازد رفتم با هفت هزار متر [مربع] زمین و ۲۲ هزار متر [مربع] بنا، قابل توجه است. خواستار تسریع در پرداخت کمکهای موعودم شدند.» (۷۵) «سه شنبه ۲۰ تیر ۱۳۷۴: عصر آقای [محمدتقی] مصباح [یزدی] آمد. برای مؤسسه امام خمینی که قبلا به نام [بنیاد فرهنگی] باقرالعلوم (ع) بود استمداد کرد، هم کمک مالی و هم کمک برای تصویب امتیاز دانشگاه با تفاوتهایی با سایر دانشگاهها». (۷۶)

آن چنان که مصباح خود مقرر بود «پس از راه اندازی بنیاد فرهنگی باقرالعلوم، با کمکهای مادی و معنوی مقام معظم رهبری موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی در سال ۱۳۷۴ تاسیس شد» (۷۷) این بندهای اساسنامه آن خواندنی است: «ماده ۳: مؤسسه، نهادی است حوزه‌ای و دارای شخصیت حقوقی رسمی و مستقل که تحت نظارت عالی مقام رفیع ولایت فقیه و ولی امر مسلمین اداره می‌شود. ماده ۴: بودجه مؤسسه از ناحیه مقام معظم رهبری و وجوه شرعی و کمکهای دولت و افراد خیر و منابع دیگر تأمین می‌شود. ماده ۵: اهداف و وظایف مؤسسه: ... ۳ - تربیت متخصص با برخورداری از آگاهیهای کافی در زمینه‌های معارف اسلامی و علوم انسانی که صلاحیت علمی لازم را برای مقابله با اندیشه‌های انحرافی و التقاطی داشته باشند. ۴ - تربیت متخصص در رشته‌ها مختلف علوم انسانی که بر مبانی اعتقادی اسلام و علوم حوزه‌ای نیز تسلط کافی داشته باشند.» (۷۸) شورای عالی انقلاب فرهنگی در تاریخ ۲۰ تیر ۱۳۷۴ در ابلاغ به وزارت فرهنگ و آموزش عالی رسمیت این موسسه را پذیرفت. طلاب با مدرک سطح یک حوزوی (پایه شش یا اتمام شرح لمعه و اصول مظفر، معادل مدرک کاردانی) وارد این مؤسسه و دیگر مؤسسات شده و مدرک دانشگاهی می‌گیرند. (۷۹)

اولا شورای عالی انقلاب فرهنگی نهادی غیرقانونی است. (۸۰) ثانيا تصویب نهاد حوزوی خارج از صلاحیت آن است و به عهده شورای عالی حوزه های علمیه است. ثالثا پیش بینی بودجه دولتی باید قبلا به تصویب مجلس شورای اسلامی می‌رسید. رابعا «مقابله با اندیشه‌های انحرافی و التقاطی» کارویژه اصلی مصباح با این مصوبه قانونی شد. این همان نکته اساسی بود که آقای خمینی هرگز از مصباح نپذیرفت و خامنه ای برایش بودجه تصویب کرد و قانونی نمود. این یکی از تفاوت‌های دو رهبر است. خامسا این نهاد حوزوی صلاحیت دخالت در علوم انسانی را از کجا احراز کرده است؟! خامنه ای در تاریخ ۱۹ آذر ۱۳۷۴ از این مؤسسه بازدید کرد و کتبا از آن تجلیل نمود. (۸۱)

خامنه ای در حکم انتصاب مصباح به ریاست مؤسسه نوشت: «اکنون که بحمدالله موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (اعلی الله مقامه) در سایه تلاش پیگیر و موفق جنابعالی رسمیت یافته و به تصویب شورای عالی

انقلاب فرهنگی رسیده است، جنابعالی را که از برکات ماندگار حوزه علمیه قم و از چهره های موصوف و معروف به علم و عمل و جد و ابتکار می باشید به ریاست و مدیریت این موسسه منصوب می نمایم. ... با توجه به نکته دانی آن جناب، خود را از توصیه به کارهای بایسته بی نیاز می دانم.» (۸۲) این حکم در پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری مشاهده نشد! چرا؟ زمان صدور این حکم چه تاریخی است؟ این تعاریف خامنه ای از مصباح خواندنی است: «از برکات ماندگار حوزه علمیه قم و از چهره های موصوف و معروف به علم و عمل و جد و ابتکار». منتظر پاسخ مصباح در معامله برد - برد باشید.

دنباله پیگیری مصباح در خاطرات روزنوشت هاشمی رفسنجانی: «پنجشنبه ۷ تیر ۱۳۷۵: «عصر آقای [محمدتقی] مصباح [یزدی] آمد. برای بقایای مدرسه ای که با کمک رهبری و من ساخته است استمداد کرد و از خوبی تحصیل شاگردان و افراد اعزامی به کانادا تمجید زیادی کرد.» (۸۳) در آبان ۱۳۷۵ مقام رهبری اینگونه پیام داده است: «خداوند حکیم و علیم را سپاس که این مؤسسه ی مبارک، با فراهم آمدن شرائط لازم، اکنون رسماً افتتاح می شود و بدین گونه حوزه ی عظیم الشان قم از ثروت معنوی و ابزار کارآمد دیگری در عرصه ی متنوع و پیچیده ی مسئولیت بزرگ و تاریخی خود، بهره مند می گردد.... این جانب ضمن سپاسگزاری از رئیس عالیقدر و عالم و حکیم این مؤسسه و دیگر اعلام و افاضل بزرگواری که در این کار سهیم بوده اند مزید توفیقات آنان را از خداوند مسألت می کنم و امیدوارم این خدمت آنان مقبول خاطر مبارک بقیة الله اعظم ارواحنا له الفداه بوده باشد.» (۸۴) خامنه ای در تاریخ ۱۴ آذر ۱۳۷۵ مصباح یزدی را به مدت سه سال به عضویت شورای عالی انقلاب فرهنگی منصوب کرد. (۸۵) انتصابی که ظاهراً مکرراً تمدید شد.

ب. با آغاز ریاست جمهوری سید محمد خاتمی موقعیتهای تازه ای در اختیار مصباح یزدی قرار گرفت. اولاً مصباح سخنران یک هفته در میان نماز جمعه تهران شد که با عنوان «نظریه سیاسی اسلام» تریبون ضد اصلاحات شد، که قبلاً به آن اشاره شد. موقعیتی که تا کنون در اختیار احدی قرار نگرفته است. ثانیاً مقام رهبری اعضای بسیج را تشویق می کرد که از مصباح استفاده کنند: «در قم، بزرگان و اساتیدی مثل آقای مصباح و دیگران

هستند؛ هرچه می‌توانید، از آنها استفاده کنید. آنان برای شما از لحاظ فکری، خیلی منبع و منشأ خیر و برکتند.» (۸۶) سال بعد: «بحمدالله امکان هم برای شما فراهم است. همین تلاش را که دوستان کردند، با زحمات و در واقع با رهبری و تعلیم حضرت آقای مصباح (دامتبرکاته) - که وجود شریف ایشان، واقعاً از مفاخر زمان ما و از برکات خدا بر ملت و بر حوزه‌ها و بر جوانان ماست - قدر بدانید و دنبال کنید.» (۸۷) آیا رهبری تعاریفی در این حد از کسی کرده است؟ من سراغ ندارم.

مصباح نیز متقابلاً «شخصاً» تغذیه اردوهای بسیج دانشجویی را به عهده گرفت. کدامیک از شخصیت‌های حوزوی چنین وقتی را در خدمت نظام صرف کرده است؟ به این دو گزارش توجه کنید: «دیدار دانشجویان شرکت‌کننده در اردوی آموزشی - پرورشی بسیج دانشجویی با رهبر انقلاب: مقام معظم رهبری نقش آیت‌الله مصباح یزدی را در هدایت طرح و برنامه این اردو حائز اهمیت خواندند و فرمودند: بنده نزدیک به چهل سال است که جناب آقای مصباح را می‌شناسم و به ایشان به عنوان یک فقیه، فیلسوف، متفکر و صاحب‌نظر در مسایل اساسی اسلام ارادت قلبی دارم. اگر خدای متعال به نسل کنونی ما، این توفیق را نداد که از شخصیت‌هایی مانند علامه طباطبایی و شهید مطهری استفاده کند، اما به لطف خدا این شخصیت عزیز و عظیم‌القدر، خلاء آن عزیزان را در زمان ما پر می‌کند. بر پایه همین گزارش پیش از سخنان مقام معظم رهبری آیت‌الله مصباح یزدی در سخنان کوتاهی گفت: خداوند متعال را سپاسگزاریم که در سایه نعمت ولایت، توفیق معرفت و انجام وظیفه نسبت به نظام مقدس اسلامی را یافته‌ایم و وظیفه خود می‌دانیم که با تمام توان علاوه بر حراست از مرزهای جغرافیایی از مرزهای عقیدتی و باورهای ارزشی و مذهبی نیز دفاع کنیم و بویژه بسیجیان دانشجو و دانش‌آموز باید نقش بسیار مهم خود را در دفاع از ارزشها و مبارزه با انحرافات، کج‌رویها و کج‌اندیشیها ایفا کنند.» (۸۸) خامنه‌ای مصباح را نظریه پرداز بزرگ نظام معرفی می‌کند و مصباح هم نعمت عظمای ولایت را شکرگزاری می‌کند.

و سال بعد در دیدار دانشجویان بسیجی «طرح ولایت»: «اولاً حضور شما برادران و خواهران عزیز، دانشجویان، اساتید، فضایل محترم و شخص جناب آقای مصباح عزیز را به این حسینیه خوش‌آمد عرض می‌کنم ... شما

می‌بینید این هجومهای تبلیغاتی را که به شخصیت‌های برجسته، به انسانهای والا و با اخلاقهای برجسته می‌کنند؟ اینها همه‌اش نشان دهنده‌ی اهداف و نیت دشمن است. وقتی یک نفر مثل جناب آقای مصباح که حقیقتاً این شخصیت عزیز، جزو شخصیت‌هایی است که همه‌ی دلسوزان اسلام و معارف اسلامی بایستی از اعماق دل قدردان و سپاسگزار این مرد عزیز باشند، مورد هجوم تبلیغاتی قرار می‌گیرد، می‌بینید که همین «وهم ینهون عنه وینأون عنه» [انعام ۲۶]. حرف رسا و نافذ، منطق قوی و مستحکم، هر جایی که باشد، دشمن آن‌جا را زود تشخیص می‌دهد؛ چون حسابگر است. دشمن - همان‌طور که گفتم - آن‌جا را می‌شناسد و به مقابله‌اش می‌آید.» (۸۹) در و تخته همدیگر را یافته اند و به فرموده امام علی (ع) در نهج البلاغه: «یتقارضون الثناء» (۹۰) مدح و ثنای یکدیگر را به هم وام می‌دهند، مداحی متقابل در اجرای معامله برد - برد.

بحث چهارم. اوج ثنا



بعد از مهندسی انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸ توسط نظام، و متعاقب آن اعتراض مردم به رهبری خامنه‌ای در جنبش سبز، مصباح فصل تازه‌ای از تعریف از رهبری را شروع کرد که می‌توان از مصادیق نامشروع مدح و ثنا برشمرد. مرادم آن مداحی است که رسول خدا (ص) به شدت پیروانش را از آن برحذر داشته است:

وَنَهَى [رَسُولُ اللَّهِ] عَنِ الْمَدْحِ وَقَالَ: أَحْثُوا فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ التَّرَابَ. پیامبر از مداح این و آن شدن نهی کرد و فرمود: در روی مداحان خاک بپاشید (به ایشان صله ندهید و اجرشان بی بهرگی است) (۹۱) به پنج نمونه از این مداحی‌های نامشروع مصباح یزدی اشاره می‌شود:

الف. «باید خدا را بسیار شکر کنیم که چنین رهبری به ما داده است، البته ما از عهده شکر این نعمت بر نخواهیم آمد و نمی‌توانیم شکر این نعمت بزرگی که خداوند به ما داده است را به خوبی به جای آوریم. رهبر معظم انقلاب امروز پرچمدار حمایت از دین و رواج اسلام و تشیع، روحانیت، تقوا و بصیرت هستند و اراده الهی بر این شده است که این شخصیت الهی رهبری جامعه را بر عهده بگیرند». (۹۲) نعمتی که از عهده شکرش بر نمی‌آئیم کم تعریفی نیست، به قول سعدی در ابتدای دیباجه گلستان: «از دست و زبان که برآید / کز عهده شکرش به در آید.»

ب. چند ماه بعد در مصاحبه اختصاصی با نشریه خودش درباره مقام رهبری داد سخن داد. به دلیل اهمیت قطعاتی بیشتری از این مصاحبه نقل می‌شود: «حقیقت این است که من در زمان حضرت امام (رحمت‌الله‌علیه) هر وقت ذهنم متوجه این مسأله می‌شد که بعد از امام چه خواهد شد، مضطرب می‌شدم و به هر صورتی خودم را منصرف می‌کردم که اصلاً در باره این مسأله فکر نکنم. چون هیچ جواب و طرح قانع‌کننده‌ای برای جبران خلاء وجود امام نداشتم. این مسأله به قدری برای من نگران کننده بود که سعی می‌کردم به آن فکر نکنم. اما وقتی که مقام معظم رهبری -دامت برکاته- عهده‌دار این مسئولیت شدند، گویا آب خنکی روی شعله آتش بریزند. البته اعتراف می‌کنم من در اوایل امر به توانایی‌های مختلف ایشان آگاهی نداشتم؛ فقط در حد این که ایشان در میان اقرانشان برتری دارند، در این اندازه می‌فهمیدم؛

اما بعدها - همان‌طور که بارها گفته‌ام - برای ما ظاهر شد که گویا روح امام در ایشان حلول کرده و همان عظمت با ویژگی‌های ممتاز در شخصیت ایشان ظاهر شده است. حقیقت این است که من نمی‌توانم همه ویژگی‌های امام را با ایشان مقایسه کنم و بگویم در بعضی مساوی هستند، یا در بعضی یکی بر دیگری برتر است؛ چنین

قضاوتی صلاحیت بالایی می‌خواهد؛ ولی اجمالاً می‌دانم که این انتخاب بهترین گزینه‌ای بود که امکان داشت بعد از امام (ره) تحقق پیدا کند و روز به روز بر این ایمانم افزوده می‌شود. همه می‌بینیم که خدا چه ظرفیت‌هایی، چه لیاقت‌هایی و چه قابلیت‌هایی در وجود این مرد بزرگ ذخیره کرده و بدون شک همه این ظرفیت‌ها و قابلیت‌ها در طول زمان هم رشد کرده است. البته با اخلاصی که ایشان دارند و با فداکاری‌هایی که می‌کنند، امدادهای الهی هم بر آنها افزوده شده و می‌شود؛ اما باید زمینه‌ای باشد تا کمالات بروز کند و خدا چنین الطافی را درباره کسی داشته باشد.

نتیجه این که شخصیت ایشان برای هر مسلمانی، به‌خصوص مسلمان ایرانی و به‌ویژه مسلمان شیعه ایرانی آن‌قدر نعمت عظیمی است که همه نعمت‌های دیگر با آن قابل مقایسه نیست؛ یعنی اگر همه نعمت‌های مادی را در یک کفه بگذاریم و این نعمت را در کفه دیگر، ارزش و نفع وجود شخص ایشان به‌عنوان یک نعمت برای فرد فرد ما، نه برای کل جامعه، از مجموع نعمت‌های مادی که خدا به هر فردی می‌دهد بیشتر است. البته نعمت معرفت خدا و ولایت اهل بیت علیهم‌السلام- جای خود را دارد. بنابراین اگر ما بخواهیم با اعداد و ارقام ارزش نعمت وجود ایشان را برای هر فردی تعیین کنیم این کار نشدنی است. تصدیق این ادعا خیلی مشکل نیست. اگر ما مروری بر زندگی ایشان بکنیم، و دست کم از زمان ریاست جمهوری که مسئولیت رسمی پذیرفتند را مطالعه کنیم و از مقایسه ایشان با رؤسای جمهور و رهبران دیگری که در عالم هستند کمک بگیریم، از لحاظ توانایی مدیریت، سعه صدر، جامعیت، تقوی، مهربانی، دلسوزی و صدها فضیلت دیگر اختلاف زیادی را خواهیم دید اما ابعاد شخصیت رهبری واقعاً به گستردگی روح عظیم یک انسان وارسته است. این مطلب چیزی است که همه می‌بینند و احتیاج به تبیین ندارد.

ایشان با هر گروهی که می‌نشینند و در هر زمینه‌ای که صحبت می‌کنند، نه فقط حرفی برای گفتن دارند، بلکه گاهی بر متخصصین امر پیشی می‌گیرند؛ مگر در بعضی مسائل فنی و تخصصی مثل پزشکی یا فیزیک و نظایر آن که از یک شخصیت روحانی توقعی نیست از آنها اطلاع داشته باشد. اما در مسائل اجتماعی و معلومات عمومی

که در جامعه مطرح است، در ادبیات، شعر، علم موسیقی - یعنی تمیز درست و نادرست و حق و باطل آن - در ورزش، خطاطی، هنر و اموری از این قبیل سرآمد هستند. در مسائل مدیریتی کشور که برجستگی ایشان خیلی بارز است؛ گرچه متأسفانه ابعاد اصلی شخصیت ایشان که با مسأله رهبری و ولایتشان ارتباط دارد کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد.

اولین ویژگی از این دست فقاقت ایشان است. کسانی که در عالم فقاقت همگی به انصاف و تقوا معروف هستند شهادت می‌دهند که ما رهبر معظم انقلاب را در فقاقت نه تنها کمتر از اقرانشان نمی‌دانیم، بلکه در مواردی برای ما ثابت شده که ایشان افضل هستند. یکی از علومی که در فقاقت به کار می‌آید و کمتر محقق برجسته‌ای در آن وجود دارد علم رجال است. اگر در عالم تشیع سه نفر رجالی قوی وجود داشته باشد، یکی از آنها ایشان هستند. در بسیاری از رشته‌های علمی دیگر متأسفانه آن طور که باید و شاید ایشان شناخته شده نیست. در مسائلی که با حافظه ارتباط دارد ایشان در حد اعجاز هستند؛ مثل بیوگرافی اشخاص، قضایای تاریخی و تحلیل تاریخ و...» (۹۳)

این یکی از مهمترین اظهارنظرهای مصباح درباره خامنه ای است و همان مصاحبه ای است که وعده داده بودم. (۹۴) در این مصاحبه صرفاً به اشاره به چهار نکته اکتفا می‌کنم: اول. «اعتراف می‌کنم من در اوایل امر به توانایی‌های مختلف ایشان [خامنه ای] آگاهی نداشتم.» یکی از مصادیق این عدم آگاهی روحانی رسائل و اجتهاد و فقاقت می‌تواند باشد. دوم. ارزش نعمت وجودی رهبری بینهایت است و از توان محاسبه انسانی خارج است و بعد از نعمت معرفت خدا و ائمه بالاترین نعمت خدا به جامعه بشری است. سوم. رهبری بر کلیه رهبران جهان در کلیه اموری که مدیریت به آن احتیاج دارد سرآمد است از جمله فقاقت که افضل اقران خود هستند. چهارم. مقام رهبری یکی از سه رجالی بزرگ عالم تشیع هستند. سه نکته اخیر از مصادیق گزافه‌گویی، مبالغه و ثنای حرام و نامشروع است.

مقام رهبری هم مقابله به مثل کرد: «مدیر، مسئولان و اعضای هیأت‌های علمی مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی ظهر امروز در قم با رهبر معظم انقلاب اسلامی دیدار کردند.... ایشان با تجلیل از فضل و اخلاص و تقوای آیت الله مصباح یزدی وجود این کمالات را در مدیریت یک مؤسسه موجب افزایش برکات الهی خواندند.» (۹۵)

ایشان توضیح نفرموده اند که چگونه برکات الهی در قم و ایران با وجود چنین شخصیت‌های بافضیلتی افزایش یافته است. آیا باران فراوان شده و خشکسالی کمتر شده است، مردم خداجوتر شده اند؟ وضع زندگی دنیوی و اخروی‌شان بهتر شده است؟ یا چیز دیگر؟ در هر حال مصباح یزدی در رکاب رهبری در مراسم غبارروبی مضجع امام رضا (ع) در تاریخ ۱ مرداد ۱۳۹۵ حضور داشته است. (۹۶)

پ. مصباح یزدی در ادامه مداحی های خود اظهار داشته است: «یکی از اموری که من در عمر هشتاد و چند ساله خود به تجربه ضرورت آن را درک کرده‌ام، و هر چه پیش می‌رویم، بیشتر آن را باور می‌کنم، لزوم اطاعت از رهبری نظام است؛ بنده بیش از ۷۰ سال است که با معارف قرآن، روایات اهل‌بیت علیهم‌السلام، تاریخ اسلام و سیره علما آشنا هستم، و به جرأت می‌گویم، در طول تاریخ اسلام، بعد از ائمه اطهار علیهم‌السلام کسی به جامعیت رهبر معظم انقلاب سراغ ندارم، و امتیازات ایشان بسیار چشمگیر و اعجاب‌آور است. وی در ادامه ضمن اشاره به برخی از ویژگی های رهبر فرزانه انقلاب گفت: حجم کار روزانه ایشان، بسیار زیاد است؛ به حدی که انجام همه آنها توسط یک نفر در طول روز عجیب به نظر می‌رسد. عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم با بیان سعه صدر فوق‌العاده مقام معظم رهبری، اظهار داشت: طبیعتاً کار کردن با کسی که به وی مشکوک هستیم، برای هر فردی دشوار است؛ اما ایشان با وجود آن که می‌دانند کسانی در پی دسیسه و توطئه هستند، اما با مهربانی با همه برخورد می‌کنند. از سوی دیگر تقید نسبت به انجام عبادات مستحبی، تعقیبات، و زیارت‌هایی که هیچ‌گاه از برنامه ایشان حذف نمی‌شود، و نشاط برآمده از این توسلات در سیمای ایشان متجلی است. استاد اخلاق حوزه علمیه با اشاره به این که اگر فضائل ایشان را در یک کفه ترازو، و فضائل همه رهبران عالم را در کفه دیگر ترازو قرار دهیم، باز هم به پای رهبری نمی‌رسند، خاطر نشان کرد: اخلاص رهبری موجب می‌شود که خداوند توفیقات ویژه‌ای را به

ایشان عنایت کند. این مفسر قرآن کریم، با تأکید بر لزوم شکرگزاری به درگاه خداوند به خاطر وجود نعمت عظیم رهبری، افزود: مقام معظم رهبری نماد اسلام و نظام اسلامی است، و ما هر چه برای این نعمت ارزش قائل باشیم و به آن احترام بگذاریم، نشانه این است که اسلام و انقلاب را باور داریم، و برای آن اهمیت قائل هستیم. ما علاوه بر این که باید وظیفه خودمان را در این زمینه شناخته، و به آن عمل کنیم، باید دیگران را هم به انجام این وظیفه دعوت کنیم.» (۹۷)

به این دو جمله توجه کنید. انصافاً اوج گزافه گویی و مداحی نامشروع است: «به جرأت می‌گویم، در طول تاریخ اسلام، بعد از ائمه اطهار علیهم السلام کسی به جامعیت رهبر معظم انقلاب سراغ ندارم.» از امام خمینی هم زد بالا! صلوات مرحمت کنید! سلمان و ابوذر و مقداد هم از خجالت آب شدند رفتند زیر زمین. شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علامه حلی و آخوند خراسانی هم ناخن کوچک رهبری نمی‌شوند. واقعاً کدام حوزوی در مورد خامنه‌ای چنین گزافه‌گویی کرده است؟ حقیقتاً مصباح در «یتقارضون الثناء» در دوران ما نفر اول است. جمله دوم: «اگر فضائل ایشان را در یک کفه ترازو، و فضائل همه رهبران عالم را در کفه دیگر ترازو قرار دهیم، باز هم به پای رهبری نمی‌رسند.» به همین دلیل است که در زمان رهبری ایشان ایران این قدر در سیاست و اقتصاد و اجتماعات و معنویات پیشرفت کرده است. به گزارش سازمان و برنامه و بودجه در ۲۳ مهر ۱۴۰۰ با ادامه روند موجود جمهوری اسلامی ایران تا سال ۱۴۰۳ به «مرز ورشکستگی» می‌رسد. مطابق آخرین گزارش وزارت کار (آخر مهر ۱۴۰۰) بیش از یک سوم از جمعیت ایران «زیر خط فقر مطلق» زندگی می‌کنند. اگر اینها مداحی حرام نیست، واقعاً من برای مداحی حرام و نامشروع مصداقی نمی‌شناسم.

ت. «ما مقام معظم رهبری را از قبل می‌شناختیم، اما باور نمی‌کردیم که ایشان چنین قدرتی داشته باشند، از طرف دیگر افرادی هم بودند که خود یا طرفدارانشان احساس می‌کردند بتوانند کشور را مدیریت کنند و لذا خوف اختلاف نیز وجود داشت؛ اما خداوند لطف کرد و ظرف چند ساعت — و علیرغم این که ایشان از پذیرفتن این پست ابا می‌کردند — بدون هیچ اختلافی، مسئله حل شد و در حال حاضر نیز حدود ۳۰ سال بر این مسند قرار گرفت و

جای امام (ره) را به خوبی پر کرد.» وی اظهار داشت: «تاریخ آینده ثابت خواهد کرد که یکی از مفاخر انسانیت در مسند حکومت، مقام معظم رهبری است. این که کسی ۳۰ سال پست دشواری را بر عهده داشته باشد و هیچ کجا نتوان اشتباه قطعی از وی نشان داد و حتی معاندینی که دنبال گرفتن یک نقطه ضعف از ایشان هستند، نتوانند چیزی پیدا کنند، چیزی شبیه معجزه است.» (۹۸)

اولا اعتراف دوباره به اینکه «باور نمی‌کردیم که ایشان چنین قدرتی داشته باشند»، و بتوانند از روی رسائل بخوانند! ثانيا تاریخ آینده نمی‌خواهد، تا همین الان تاریخ اثبات کرده «یکی از مفاخر انسانیت» در ایران حکومت می‌کند! ثالثا اینکه رهبری هیچ اشتباهی نداشته و حتی مخالفین وی نتوانسته‌اند هیچ نقطه ضعفی از او بگیرند. اوج جهالت گوینده را نشان می‌دهد. عملکرد ایشان در مورد واکسن کرونا برای نقض این گزافه‌گویی کافی است. با چنین مداحی‌های گزافه‌گویانه رهبری هوا برش داشته و اینگونه کشور را به پرتگاه فلاکت و سقوط سوق داده است.

ث. گفت‌وگوی تفصیلی پایگاه اطلاع رسانی مقام معظم رهبری با آیت‌الله مصباح یزدی پیرامون تبیین بیانیه گام دوم انقلاب با عنوان «آفت‌زدایی از انقلاب» مأموریت جوانان در گام دوم: بنده عقیده‌ام این است که صادر کردن این بیانیه در این موقعیت با این ویژگی‌ها، با ظرافت‌هایی که در انتخاب الفاظ و جملات و ترکیبات و تنظیم مباحث به همدیگر و بعضی جاها تصریح به یک مطالبی، بعضی جاها فقط به یک اشاره‌ای گذشتن و ... آن قدر حکمت دارد که بنده و امثال بنده نمی‌بینم در خودمان که بتوانیم درست همه‌ی حکمت‌های این را بیان کنیم. صدور این بیانیه شاید یکی از سخت‌ترین کارهایی است که بر عهده‌ی رهبر انقلاب در دوران مدیریت‌شان بوده است و به بهترین وجهی که میسر هست در شرایط عادی برای یک انسانی، این کار را انجام داده‌اند و جا دارد که خیلی بیش از این‌ها درباره‌ی این بیانیه و عناصرش، اهدافش، تعبیراتی که به کار برده‌اند و رهنمودهایی که داده‌اند، کار بشود. ان شاء الله خداوند بر طول عمر و عزت و اقتدار و تأییدات ایشان بیفزاید و به ما توفیق قدردانی از این

نعمت بی نظیر را مرحمت کند و خدا ان شاء الله توفیق انجام وظیفه در مقابل اوامری که به ما تعلق می گیرد و باید اطاعت از فرمایش ایشان را بکنیم هم مرحمت کند. (۹۹) این مداحی نیازی به شرح ندارد، تابلو است!

بالاخره مصباح یزدی از دنیا می رود. و رهبری در سوگ او می نشیند و شخصا بر پیکر این حامی بزرگ خود نماز می خواند. درگذشت مصباح یزدی حقیقتاً خسارتی عظیم به رهبری بود، ثلمه ای که به این زودی جبران ناپذیر است. خدمات مصباح به نظام و رهبری «حقاً و انصافاً کم نظیر» بود. (۱۰۰)

نکته آخر: آیا امتیازات ویژه ای که دومین رهبر جمهوری اسلامی در اختیار مصباح یزدی قرار داد در اختیار هر عالمی که فعالیت فرهنگی اسلامی می کرد قرار می گرفت یا این گشاده دستی شگرف با مداحی ها و حمایت های مصباح از رهبری ارتباط تنگاتنگ داشت؟ مصداق بارز همان معامله پایاپای برد - برد. آیا مصباح بدون دریافت چنین رانت هنگفتی این مداحی های گزاف را مرتکب می شد؟ یعنی اگر رهبری با درخواستهای بلندپروازانه وی برای توسعه بنیاد باقرالعلوم و تاسیس مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی موافقت نکرده بود، بدون تعارف نظرش درباره خامنه ای از «ناتوانی در خواندن رسائل» به «افضل فقها و از مفاخر انسانیت» تغییر می یافت؟ کافی است میزان مداحی مصباح از رهبری را با میزان تعریفهای جوادی آملی از رهبری مقایسه کنیم، با اینکه مرکز بین المللی نشر اسراء هم با بودجه حکومتی فعالیت می کند. آنچه اهمیت دارد استقامت بر موازین اخلاقی است. به نظر نمی رسد مصباح در این زمینه سربلند باشد. فاعتبروا یا اولی الابصار.

خاتمه. بیماری مصباح

مصباح یزدی در سه دهه اخیر حیاتش و به شکل دقیق تر در ربع قرن اخیر آن چقدر توان مطالعه داشت؟ و چقدر از اوقاتش را مصروف کارهای علمی می کرد و به چه میزان به امور ترویجی تبلیغی می پرداخت؟ از چه بیماری هایی رنج می برد و آیا این بیماری ها بهبود یافتند یا تا آخر عمر با او همراه بودند؟ این خاتمه در مقام پاسخ

مختصر به پرسشهای فوق است. مطالعه اخیر باعث شد شواهد تازه ای در این زمینه یافته و یادداشت قبل (۱۰۱) را تکمیل و اصلاح کنم. این خاتمه شامل چهار نکته کوتاه است.

الف. سوابق بیماری گوارشی: مصباح یزدی (به نقل پسرش مجتبی): «وضعیت معیشتی طلبه‌ها بسیار سخت بود، و من حساب کرده و دیده بودم که نان و شکر مقرون به صرفه ترین غذاست، از این رو غالباً نان و شکر می خوردم ... پس از مدتی که زندگی خود را با نان و شکر سپری کردم دیدم که پول این را هم ندارم! ... به علت فشار بیش از حد به خودم و عدم تغذیه خوب و سکونت در اتاق نمدار مریض شدم و چند ماهی برای مداوا و تجدید نیرو به تهران رفتم.» (۱۰۲).

ب. عدم امکان مطالعه به دلیل بیماری سردرد شدید: «بنده در جوانی حدود شش ساعت مداوم مطالعه می کردم؛ صبح قبل از هر کاری مطالعه می کردم و پس از آن با وجود ساعت ممتد کار علمی احساس خستگی مغزی نمی کردم، اما اکنون با یک ربع ساعت مطالعه دچار خستگی می شوم. در گذشته به دلایلی شب تا صبح بیدار بودم بدون اینکه احساس کمبود خواب کنم اما اکنون اگر نیم ساعت از خوابم کم شود قادر به کار کردن نیستم. با توجه به این نموده‌ها، جوانها می توانند دریابند که چه سرمایه بالارزشی در اختیار دارند. پس باید در صدد باشند که بهترین استفاده را از آن ببرند.» (۱۰۳) این نکته را از زبان خود ایشان در ضمن دروس غیرحضورى شنیده بودم. به طلاب توصیه می کرد در جوانی به خود فشار نیاورید که در دوران کهنسالی به زحمت می افتید، و این اخلاقاً و شرعاً توصیه درستی است و اتفاقاً بسیار در من مؤثر بود. به یاد ندارم در کدام درس چنین گفته بود اما اطمینان دارم که این امر را از ایشان شنیده بودم. زمان القای دروس مذکور دهه شصت یا قبل از آن بود.

ج. اما نکته تازه اینکه ایشان از بیماری سردرد که مانع از مطالعه ممتد وی بوده بهبود پیدا می کند. از زبان خود وی: «بعد از انقلاب انگیزه اولیه بنده برای مسافرت معالجه بود. من از اوایل طلبگی و اوان جوانی سردردهای شدید داشتم. من یک مقدار مراعات می کردم که مشکل چندانی نبود، ولی در شش سال اخیر (منظور اواخر دهه شصت است) یک حالت شدید و بحرانی پیدا کرد. دردی سرم را می گرفت که از فک شروع می شد و تدریجاً بالا

می رفت و کل سرم را فرا می گرفت. درد خیلی شدیدی بود. در کنارش هم حالت بی حوصلگی فوق العاده داشتم. حتی حوصله این را که به اندازه ده دقیقه بنشینم و صحبتی بکنم یا با نشاط بحثی داشته باشم نداشتم. قدرت مطالعه ام بسیار کاهش پیدا کرده بود و بیشتر از یک ربع نمی توانستم مطالعه و فکر بکنم. مثلاً بعد از یک ربع مطالعه باید نیم ساعت استراحت می کردم یا می خوابیدم یا قدم می زدم تا بتوانم مجدداً یک ربع دیگر مطالعه کنم. اینجا هرچه معالجه کردم اثر چشمگیری نداشت.

به توصیه بزرگان و عمدتاً شخص مقام معظم رهبری که در آن وقت متصدی پست ریاست جمهوری بودند قرار شد که من برای معالجه به خارج بروم. دوستان توصیه کردند کشورهای اروپای مرکزی نظیر آلمان، اتریش و سوئیس را انتخاب کنم. اولین سفری که من بعد از انقلاب به خارج انجام دادم با همین انگیزه بود و به آلمان رفتم، عمده مراجعات و معالجات من در آنجا بود. بعد برای اینکه اطمینان بیشتری پیدا بکنیم با راهنمایی که دوستان کرده بودند سفری به اتریش و سوئیس رفتم. این دو کشور خیلی نزدیک هستند. آنجا هم مراجعاتی داشتم و تقریباً همه تشخیص ها مشابه هم بود. حتی دواهایی هم که می دادند مشابه هم بود.... کارم بر معالجه متمرکز بود.

از نتایجی که از این مراجعات به دست آمد این بود که خود مسافرت تاثیر مهمی در بهبود کسالت های عصبی مخصوصاً این نوع دارد. وقتی به ایران برگشتم گزارش سفرم را خدمت آقای خامنه ای عرض کردم. ایشان فرمودند که خوب است شما یکی دو سالی را به مسافرت بیشتری بپردازید تا هم برای حالتان بهتر باشد و هم کارهای تبلیغی انجام بگیرد. من هم یک انگیزه ضمنی پیدا کردم که اگر مسافرتی پیش بیاید که بتوانم در آن کار مثبتی انجام بدهم ابا نداشته باشم. قبلاً اگر پیشنهادی می شد قبول نمی کردم ولی این کسالت و سفر استعلاجی مقدمه ای شد تا این جور پیشنهادهایی را که برای مسافرت های خارج و تبلیغ و بحث و کنفرانس می شد قبول کنم. جریان فوت امام خیلی تاثیر شدیدی بر شدت کسالتم گذاشته بود به هر حال سفر دوم که گویا مصادف با سالگرد وفات امام بود برای یک سخنرانی و کنفرانس وحدت اسلامی به کانادا دعوت شده بودم. توصیه کردند که من قبل از سفر به کانادا بازدید از چند کشور اروپایی من جمله آلمان، فرانسه، بلژیک و هلند داشته باشم.» (۱۰۴)

از این نقل طولانی می توان این نتایج را گرفت: یک. مصباح یزدی از اوایل طلبگی و اوان جوانی دچار بیماری «سردرد شدید» بوده است. دو. این بیماری در «اواخر دهه شصت حالت شدید و بحرانی» پیدا کرده بود که از نتایج آن «بی حوصلگی فوق العاده و کاهش جدی قدرت مطالعه» بوده است. سه. علاج داخلی موثر نبوده است. ایشان به توصیه ریاست جمهوری وقت (رهبر فعلی) و با بودجه حکومتی برای معالجه و سیاحت روانه چندین کشور اروپایی می شود. چهار. مصباح به این نتیجه می رسد سفر و سیاحت در بهبود «کسالت عصبی» نوع وی موثر بوده است. پنج. از آن به بعد سفرهای خارجی تبلیغی سیاحتی با بودجه نظام مورد استقبال وی قرار می گیرد. شش. در کتب مختلفِ سرگذشت مصباح یزدی به اسم کشورهای متعددی که وی به عنوان تبلیغی یا ترویجی علمی رفته است اشاره شده است. (۱۰۵)

د. اما نکته اصلی در این قسمت یعنی مسئله مطالعه و اشتغال به کارهای سنگین فلسفی و کلامی: اکثر تالیفات مصباح یزدی که ارزش علمی و تحقیقی دارد و من شخصا اغلب آنها را دهه شصت به دقت خوانده ام متعلق به قبل از سه دهه اخیر حیات وی است، یعنی مشخصا قبل از سال ۱۳۶۸. (۱۰۶) بعد از بهبود بیماری سردرد شدید تا اواسط دهه هفتاد دو تدریس کلاسیک در سطح کارهای سابق بیشتر مشاهده نمی شود. (۱۰۷) تولیدات وی از نیمه دهه هفتاد تا آخر عمر (یعنی به مدت یک ربع قرن) علی الاغلب متن پیاده شده سخنرانی های ترویجی تبلیغی و کارهای خطابی است. (۱۰۸) یعنی مصباح یزدی در این ربع قرن یک فعال تمام عیار سیاسی بوده است که تغذیه فکری بسیج، تعیین رئیس جمهور و وزیر، و یا رهبری جبهه پایداری فرصتی برای کارهای علمی محض برایش باقی نگذاشته است.

ختم کلام: آزمون این ادعا کار دشواری نیست. کافی است فهرست دقیقی از چاپ اول آثار مصباح یزدی به همراه زمان القای دروسش فراهم شود تا از این فهرست به شکل شفاف معلوم شود کدام کار علمی سنگین در سطح تعلیقۀ علی نهائۀ الحکمۀ از ۱۳۷۶ به بعد توسط وی تولید شده است.



یادداشت‌ها

۱. اعضای آن: حسینعلی منتظری نجف آبادی، علی مشکینی، عبدالرحیم ربانی شیرازی، احمد آذری قمی، ابراهیم امینی، علی قدوسی، اکبر هاشمی رفسنجانی، سیدعلی خامنه ای، سید محمد خامنه ای، محمدتقی مصباح یزدی، و مهدی حائری تهرانی. (خاطرات آیت الله منتظری، ج ۱ ص ۲۱۴-۲۱۳)
۲. اسناد انقلاب اسلامی، (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، پائیز ۱۳۷۴)، جلد دوم: اعلامیه ها، اطلاعیه ها، بیانیه ها، پیامها، تلگرافها و نامه های علمای اعلام شهرهای مختلف ایران، ص ۲۸۰-۲۷۹، و جلد سوم: اعلامیه ها، اطلاعیه ها، بیانیه ها، پیامها، تلگرافها و نامه های کثیرالامضای مربوط به جوامع روحانی، صفحات ۱۰۶-۱۰۴، ۱۱۰-۱۰۹، ۱۵۷-۱۵۶، ۱۶۳-۱۶۱، ۱۶۵-۱۶۴، ۱۷۸-۱۷۳، ص ۱۸۴-۱۸۳، ۱۹۱-۱۸۵، ۱۹۸-۱۹۵، و ۱۹۹-۲۰۰. (متاسفانه نمایه کتاب فاقد دقت است).
۳. انتقام، مجموعه اسناد نهضت اسلامی، ج ۲، تدوین سیدهادی خسروشاهی، قم: مرکز بررسی های اسلامی و کلبه شروق، ۱۳۷۹؛ گفتمان مصباح: گزارشی از زندگانی علمی و سیاسی آیت الله مصباح یزدی، رضا صنعتی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۷؛ ذوالشهادتین امام: برشهایی از خاطرات و روایت های تاریخی آیت الله مصباح یزدی، به اهتمام محمدحسن روزی طلب، قم: انتشارات شهید کاظمی، ۱۳۹۸. با تشکر از محمدکاظم تقوی که دسترسی مرا به کتاب اخیر فراهم کرد.
۴. حسینعلی منتظری نجف آبادی، عبدالرحیم ربانی شیرازی، علی مشکینی، نعمت الله صالحی نجف آبادی، محمد فاضل لنکرانی، حسین نوری همدانی، ابراهیم امینی، یحیی انصاری شیرازی، ابوالقاسم خزعلی، احمد جنتی، محمد شاه آبادی و غلامرضا صلواتی، ۱۶-۱۹ خرداد ۱۳۴۹. (سیر مبارزات امام خمینی در آئینه اسناد، ج ۱۱، ص ۳۸۰) در این زمینه در این کتابم به تفصیل بحث کرده ام: مجموعه استیضاح خبرگان و رهبران جمهوری اسلامی (۱۳۶۱-۱۳۷۰) دفتر اول، دوران معاضدت و معاونت: مناسبات خمینی و منتظری (تا شهریور ۱۳۶۵)، ISBN آلمان: نشر اندیشه های نو، مهر ۱۴۰۰، ص ۱۳۶-۱۲۲.

۵. اسناد انقلاب اسلامی، جلد سوم، صفحات ۲۲۲، ۲۳۹-۲۳۸، ۲۶۸-۲۶۷، ۲۷۲-۲۶۹، و ۴۸۰-۴۷۹.
۶. اسناد انقلاب اسلامی، جلد سوم، صفحات ۹۹، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۳۶-۲۳۷، ۲۴۸-۲۵۱، ۲۵۵-۲۵۶، ۲۶۴-۲۶۶، ۲۶۷-۲۶۸، ۲۷۲-۲۶۹، ۲۸۹-۲۹۰، ۳۰۸-۳۰۹، ۳۶۸-۳۷۱، ۳۸۵-۳۸۶، ۳۸۷-۳۸۸، ۳۹۰-۳۹۱، ۳۹۶-۳۹۷، ۴۱۲-۴۱۱، ۴۱۷، ۴۲۸-۴۳۰، ۴۳۵-۴۳۷، ۴۵۳-۴۵۶، ۴۶۷-۴۷۰، ۴۸۳-۴۸۷، ۵۰۹-۵۱۲، و ۵۱۷-۵۱۳.
۷. پیشین، صفحات ۲۳۳-۲۳۴، ۲۴۳-۲۴۲، ۲۵۱-۲۴۸، ۲۵۵-۲۵۶، ۳۸۵-۳۸۶، ۳۸۷-۳۸۸، ۳۹۱-۳۹۰، ۳۹۶-۳۹۷، ۴۱۲-۴۱۱، ۴۱۶-۴۱۳، ۴۲۳-۴۲۱، ۴۳۰-۴۲۸، ۴۳۷-۴۳۵، ۴۵۶-۴۵۳، ۵۱۲-۵۰۹، و ۵۱۷-۵۱۳. (با توجه به دقیق نبودن نمایه کتاب و تفحص ناقص من در مورد مطهری و بهشتی تعداد امضاهای ایشان ممکن است بیشتر باشد اما قطعاً کمتر نیست).
۸. صحیفه امام، ج ۱۶، ص ۴۹۵. در جمع مسئولان آموزش و پرورش یعنی وزرای فرهنگ و آموزش عالی و آموزش و پرورش، مسئول نهضت سوادآموزی، مربیان تربیتی و اعضای دفتر همکاری حوزه و دانشگاه در تاریخ ۲۸ شهریور ۱۳۶۱ به جماران رفته است. وی در آن زمان مسئول دفتر همکاری حوزه و دانشگاه بوده است.
۹. بنگرید به کتاب اجازات امام خمینی، به کوشش مهدی حاضری (تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۴، ۶۰۲ صفحه)، و نیز صحیفه امام، خصوصاً مجلد اول.
۱۰. بنگرید به صحیفه امام: ۲۳ خرداد ۱۳۵۹، ج ۱۲، ص ۴۳۱؛ ۸ شهریور ۱۳۶۲، ج ۱۸، ص ۸۳؛ و ۱۹ آذر ۱۳۶۳، ج ۱۹، ص ۱۱۱.
۱۱. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۲۶-۲۲۰، نامه مورخ ۱۱ دی ۱۳۶۷.
۱۲. بنگرید به جامعه مدرسین از آغاز تا کنون، جلد ۲: فعالیتها ۱۳۸۴-۱۳۵۷، محسن صالح، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۵، ص ۷۸۸-۷۸۳.
۱۳. جزئیات مسئله را در این کتاب بحث کرده ام: مجموعه استیضاح خبرگان و رهبران جمهوری اسلامی (۱۳۶۱-۱۳۷۰) دفتر پنجم: «خبرگان منصوب: تحلیل انتقادی عملکرد مقام رهبری و مجلس خبرگان رهبری (۱۳۶۹-۱۳۷۰)». از این مجموعه دفترهای اول و دوم منتشر شده است. سه دفتر بعدی تدوین شده و بتدریج منتشر خواهد شد، انشاءالله.
۱۴. پایگاه اطلاع رسانی مجلس خبرگان رهبری، آدوار پیشین.
۱۵. پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران، ۲۰ اسفند ۱۳۹۴، در دیدار با رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری.
۱۶. «جمعه ۲۹ اسفند ۱۳۷۶: مطابق معمول سنواتی، نماز جمعه آخر هر سال در مرقد امام خوانده می شود. قبل از من آقای [محمدتقی] مصباح [یزدی] در سخنرانی قبل از خطبه ها درباره فلسفه سیاسی اسلام صحبت کرد.» (انتقال قدرت: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۷۶، به اهتمام محسن هاشمی رفسنجانی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۸، ص ۷۶۶) بنگرید به: محمدتقی مصباح یزدی، نظریه سیاسی اسلام: سلسله سخنرانی‌های قبل از خطبه‌های نماز جمعه تهران، قم: موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۸۷ دو جلد با عناوین جزئی: قانون‌گذاری و کشورداری.

۱۷. در جستجوی مصلحت: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۷۷، به اهتمام فائزه هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۹، ص ۳۰۶. پاورقی: «در آن دوره آیت الله محمدتقی مصباح یزدی، استاد حوزه علمیه قم سلسله مباحثی را تحت عنوان تبیین نظریه سیاسی اسلام در سخنرانی پیش از خطبه های نماز جمعه تهران مطرح می کرد. از جمله وی در سخنرانی نماز جمعه دوم مرداد ۱۳۷۷ گفت: «هرگز بین اسلام و دموکراسی، در مقام قانونگذاری آشتی برقرار نخواهد شد. قانونی مطلوب است که مصلحت مردم را تعیین کند، گرچه مردم به آن رای ندهند. اگر دموکراسی در بُعد قانون گذاری برای اصالت دادن به رأی انسانها برخلاف حکم خدا باشد، این دموکراسی از نظر اسلام مطرود است. اگر قانونی بر خلاف حکم خدا و مصلحت انسانها وضع شود، این قانون اعتبار ندارد و قانونی در جامعه اعتبار دارد که مورد رضایت خدا باشد. رأی مردم در صورتی اعتبار می یابد که با حکم خدا تضاد نداشته باشد.» منبع: روزنامه توس، شماره یک، ص ۲، ۳ مرداد (۱۳۷۷)»

۱۸. پایگاه اطلاع رسانی اکبر هاشمی رفسنجانی با عنوان «خاطره هاشمی از قهر ۱۰ ساله رهبری»، ۲۴ شهریور ۱۳۹۳؛ و انتخاب، ۲۵ شهریور ۱۳۹۳.

۱۹. پیشین، پنجشنبه ۲۷ شهریور ۱۳۹۳؛ صحیفه امام ج ۲۱، ص ۲۸۱.

۲۰. این سخنان به نوشته دفتر مصباح یزدی، یازدهم آبان ماه سال ۱۳۹۰ و در جریان ملاقات حبیب الله عسگرآلادی با او بیان شده و در میان این صحبت ها، مصباح با اشاره به مبارزات پیش از انقلاب گفته: «پیش از پیروزی انقلاب، مقام معظم رهبری و آقای هاشمی رفسنجانی توسط آقای قدوسی وقتی تعیین کردند که برای صبحانه به منزل ما تشریف می آورند. در آن جلسه صبحانه غیر از این دو بزرگوار، شخص دیگری نبود. آقای هاشمی عنان سخن را به دست گرفتند و از اینجا شروع کردند که ما سال ها با هم همکاری های فرهنگی و سیاسی داشتیم، اما مدتی است که تو کنار کشیدی و با ما نیستی... مساله شریعتی و شهید جاوید و... را باید کنار گذاشت. حتی ما با مارکسیست ها باید اتحاد داشته باشیم! ما باید با تمام گروه هایی که ضد امپریالیسم هستند از مارکسیست ها، مجاهدین، طرفداران شریعتی تا طرفداران صالحی نجف آبادی و دیگران اتحاد داشته باشیم و مخالفت را کنار بگذاریم و فقط با امپریالیسم مبارزه کنیم! گفتم: مطرح کردن صالحی که دیگر معنا ندارد، ولی از من چه می خواهید و پیشنهادتان چیست؟ گفتند: بیا و با مجاهدین همکاری کن!... گفتند: نماز شبشان ترک نمی شود، ماهانه ۱۲ هزار تومان حقوق می گیرند و از این مقدار فقط ۵۰۰ تومانش را مصرف و بقیه اش را صرف مبارزه می کنند، چنینند و چنانند. گفتم: همه این ها را که فرمودید درست است، اما برای شما حجت است و برای من حجت نیست. من تا کسی را شناسم که برای اسلام کار می کند، با او همکاری نمی کنم. از اول تا آخر این گفت و گو مقام معظم رهبری هم نشسته بودند و هیچ نمی گفتند و فقط صحبت های آقای هاشمی بود و جواب های بنده. پس از این گفت و گو آقای هاشمی با ناراحتی منزل ما را ترک کردند و رفتند.»

۲۱. بنگرید به مصطفی ایزدی، حاشیه ای بر دو خاطره، روزنامه شرق، ۳۱ شهریور ۱۳۹۳ و به نقل از آن ایرنا.

۲۲. در این بحث از منبع زیر استفاده شده است: رسول جعفریان، جریانها و سازمانهای مذهبی-سیاسی ایران از روی کار آمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، تهران: علم، ۱۳۹۰، ص ۴۰۰ - ۴۱۳.

۲۳. اسناد انقلاب اسلامی، جلد دوم، ص ۲۲۵-۲۱۶. بازرگان مدتی بعد امضای خود را پس گرفت.

۲۴. صحیفه امام، ج ۳، ص ۱۸، بند ه.

۲۵. صحیفه امام، ج ۴، ص ۲۳۷-۲۳۶، سخنرانی برای دانشجویان و ایرانیان مقیم خارج، مورخ ۹ آبان ۱۳۵۷، ضرورت حفظ وحدت و اجتناب از اختلاف. بعد از پیروزی انقلاب هم ایشان چندین نوبت به این مسئله پرداختند، از جمله: «قضیه سوم، قضیه دکتر شریعتی تبلیغات بر لَه او و علیه او.» (صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۲-۴۱، سخنرانی مورخ ۲۹ فروردین ۱۳۵۸ خطاب به فرماندهان و مسئولان کمیته‌های چهارده‌گانه انقلاب اسلامی تهران، ضرورت ابقای کمیته‌ها و تصفیه آنها) «مسئله دکتر شریعتی را پیش می‌آوردند. از آن طرف دامن بزن به اینکه این مثلاً چطور است! اهل منبر هم - بی‌توجه به مطلب که عمق قضیه چیست - منبر می‌رفتند و حرف می‌زدند. از آن طرف جوان‌های داغ هم - بی‌توجه به واقعیت مطلب - از این‌ور می‌افتادند. این دو گروه را مقابل هم قرار می‌دادند برای اینکه ذهنشان را از خودشان منصرف کنند.» (صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۰۹، سخنرانی مورخ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۸ خطاب به دانشجویان دانشکده حقوق دانشگاه تهران، ریشه انقلاب ایران، مسئولیت سنگین دانشگاه و حوزه، شگردهای ساواک) «حالایی که باید قدرت‌ها با هم جمع بشود و این مقدرات مملکت را درست بکنند و اسلامی کنند حکومت را، سر یک شخصی [علی شریعتی] دعا می‌کنند آیا این مسلمان است یا نه! مسلمان است به من چه؛ مسلمان نیست به تو چه! چرا همه قدرت‌ها را به باد فنا می‌دهید برای اینکه زید مسلمان است یا غیرمسلمان؟ قضیه مرحوم شمس‌آبادی شما خیال کردید که یک چیز عادی بود. این هم جزء همان‌ها بود که با طریق‌های مختلف اینها می‌آمدند و درست می‌کردند. یک وقت «شهید جاوید» را پیش می‌آوردند، د از این‌ور، د از آن‌ور! ... و بساط درست کنند یک قدری که این کمتر می‌شد آن وقت یک کس دیگر را به میدان می‌آوردند: این کتاب‌هایش چطور است! آن می‌گفت کافر است آن می‌گفت مسلمان است، آن می‌گفت که مسلمانی است تالی مثلاً انبیا! آن می‌گفت کافری است از ابوجهل بدتر! اما نقشه توی کار است! آنهایی که اینها را درست می‌کنند نه به اسلام عقیده دارند و نه به روحانیت عقیده دارند و نه به هیچ چیز. آنها مادّیت در نظرشان هست، و مسلمان‌ها را به جان هم بریزند تا آنها چپاول کنند. (صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۶۱-۴۶۰، سخنرانی مورخ ۱۴ تیر ۱۳۵۸، خطاب به نابینایان مدرسه ابابصیر اصفهان، نفوذ سی‌صد ساله غربی‌ها در ایران).

۲۶. صحیفه امام، ج ۸، ص ۵۳۴-۵۳۳، سخنرانی مورخ ۱۷ تیر ۱۳۵۸ خطاب به وعظ تهران و محمدتقی فلسفی، تکالیف روحانیون و اهل محراب و منبر.

۲۷. سید محمد بهشتی، دکتر شریعتی جستجوگری در مسیر شدن، تهران: بقعه ۱۳۷۸ ویرایش ۲: ۱۳۷۹.

۲۸. پیشین، ص ۲۱.

۲۹. پیشین، ص ۳۵.

۳۰. پیشین، ص ۷۱-۷۲.

۳۱. پیشین، ص ۸۱.

۳۲. پیشین، ص ۶۴-۶۳.

۳۳. پیشین، ص ۶۵.

۳۴. پیشین، ص ۲۲-۲۳.

۳۵. پیشین، ص ۳۱-۳۰.

۳۶. گفت و گوی مجله سروش (هفته نامه صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران) با سید علی خامنه ای، شماره ۱۰۲، خرداد ۱۳۶۰. وبسایت شرق (از وبسایتهای حکومتی ایران) این مصاحبه را در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۳۹۵ با عنوان «مصاحبه خواندنی آیت الله خامنه ای درباره شخصیت دکتر شریعتی» بازنشر کرده است.

۳۷. پیشین.

۳۸. «در چاپ ششم و طبعا هفتم دو سری حواشی منظم که یکی روی چاپ سوم و دیگری روی چاپ پنجم کتاب نوشته شده بود در پاورقی ها درج شد. این دو حاشیه یکی از حضرت آیت الله خامنه ای بود که در قالب جزوه ای از طرف دفتر ایشان در اختیار من قرار گرفت. ایشان چاپ سوم کتاب را ملاحظه کرده بودند و حواشی یادشده مربوط به همان چاپ بود، اما غالب آنها درباره چاپ پنجم هم صدق می کرد و بنابراین در چاپهای بعدی آنها را در جای خود آوردم. دیگری متعلق به استاد جلال الدین فارسی بود که متن چاپ پنجم کتاب را با حواشی خودشان به من سپردند.» رسول جعفریان، جریانها و سازمانهای مذهبی-سیاسی ایران از روی کار آمدن محمدرضاشاه تا پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۲۰)، تهران: علم، ۱۳۹۰، ص ۱۶. تاریخ مقدمه: ۱۴ بهمن ۱۳۸۹.

۳۹. پیشین، پاورقی ص ۶۷۸.

۴۰. «تذکری که در اینجا لازم است این که به احتمال، شهید بهشتی پس از ماجرای برخوردهایی که آقای مطهری با شریعتی داشت، میانه چندی با ایشان نداشت. به همین دلیل در جلساتی که میان روحانیون تهران در حوالی انقلاب برای تصمیم گیری ها تشکیل شد، از آقای مطهری دعوت به عمل نیامد.» (رسول جعفریان، پیشین) توضیح مطلب را در کتاب خاطرات سیدحسن طاهری خرم آبادی می توان پی گرفت: «در برخی جلسات روحانیون منجر به انقلاب در تهران از مرتضی مطهری دعوت نمی شد. یکی از علل این امر اختلاف نظر آقایان مطهری و بهشتی نسبت به نحوه برخورد و طرز قضاوت درباره دکتر شریعتی برمی گشت. نمونه این اختلاف ها را می توان در صدور اعلامیه ای با عنوان «هدف از مبارزه با رژیم» دید، امثال آقای مطهری معتقد بودند که باید به طور شفاف هدف خود را بیان کنیم و حساب خودمان را از امثال طرفداران اسلام منهای روحانیت که هدفشان صد در صد اسلام نیست جدا کنیم. گروه دیگر موافق چنین صراحتی نبودند. این نکته باعث شد آقای مطهری به جلسه ای که بحث مذکور در آن جریان داشت دعوت نشود. بنا شد از امام خمینی در این باره نظرخواهی شود. امام خمینی دو بار پرسیده بود چرا مطهری در این جلسات حضور ندارد؟ حضورش رای نیآورده بود لذا از وی دعوت نشده بود.» (خاطرات طاهری خرم آبادی، ج ۲، ص ۱۳۹-۱۴۱ با تلخیص) «من مأمور شدم از امام بپرسم. نظر هر دو طرف را نوشتم و با مسافر مطمئنی به نجف فرستادم. پاسخ امام خمینی سه ماه بعد به دست من رسید: در مسئله مورد اختلاف حق با آقای مطهری است. به دلیل اینکه افرادی که می گویند دین منهای روحانیت، نه دین را می خواهند نه روحانیت را و با اسلام مخالفند ولی به این تعبیرات متوسل

می شوند. وقتی این نامه به دست من رسید ما درگیر مسائل مختلف انقلاب شده بودیم و زمان انتشار آن متن و جزوه نیز گذشته بود. انقلاب اوج گرفته بود و موقعیتی برای انتشار آن اعلامیه نبود.» (پیشین، ص ۱۹۲-۱۹۱، با تلخیص)

۴۱. مصباح خشونت و استبداد دینی (۱۵ دی ۱۳۹۹).

۴۲. سرو و طوفان: پاسخ به شبهات درباره آیت الله مصباح یزدی قدس سره: واکاوی انتقادی نوشتارها و گفتارهایی از رسول جعفریان، عبدالکریم سروش، عباس عبدی، محسن کدیور و مهدی نصیری؛ با آثاری از محمد جعفری هرنندی، علیرضا جوادزاده، قاسم شبان‌نیا و احمد فرهبی؛ قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قدس سره، گروه تاریخ اندیشه معاصر، تیر ۱۴۰۰؛ ۱۶۷ صفحه. از مزایای این کتاب نقل مستقل و کامل انتقادات است. یادداشت انتقادی من با عنوان «مصباح اندیشه و استبداد دینی» در ص ۱۳۳-۱۳۸ و پاسخ مؤسسه: «مصباح اندیشه و سیاست دینی» (نقد نوشته دکتر محسن کدیور درباره آیت الله مصباح) به قلم علیرضا جوادزاده در ص ۱۳۹-۱۵۶ آمده است. در پاورقی مقاله جوادزاده تذکر داده شده: «این مقاله ۱۲ بهمن ۱۳۹۹ در روزنامه فرهیختگان و ۱۳ بهمن در خبرگزاری مهر منتشر شد و در مجموعه حاضر با برخی اصلاحات انتشار می یابد.» (ص ۱۳۹) علیرضا جوادزاده (متولد ۱۳۵۴) استادیار گروه تاریخ اندیشه معاصر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی است. مطلب مورد بحث در ص ۱۵۱-۱۵۲ این کتاب آمده است.

۴۳. نویسنده ردیه: علیرضا جوادزاده؛ مدیر گروه تاریخ مؤسسه (ناشر کتاب): ابوطالبی. دومی هرگز جواب نداد، احتمالاً ایمیلش تزئینی است. در ایمیل اولی دلیل تاخیر سه ماهه «عدم مراجعه به ایمیل (به جهت استفاده غالب از شبکه اجتماعی در ارتباطات و تبادلات علمی) در مدت سه ماهه اوایل تابستان تا اوایل پائیز» اعلام شده است. دلیل پیشرفت علمی کشورمان این چیزهاست.

۴۴. متن سوال فاقد امضا و تاریخ است. این پرسش محرف ظاهراً از سوی علی احمدی خواه (کوه نانی) عضو گروه تاریخ اندیشه معاصر امام خمینی در قم صورت گرفته است.

۴۵. ابتذال مرجعیت شیعه در بهار ۱۳۹۲ (در قالب سلسله مقالات الکترونیکی) و سپس در قالب کتاب الکترونیکی منتشر شد. آخرین ویرایش آن در اردیبهشت ۱۳۹۴ منتشر شده است. پاورقی مذکور از ویرایش اول در متن سلسله مقالات و کتاب بوده است.

۴۶. پیشین، پاورقی ص ۸۳.

۴۷. مصاحبه سیدابوالحسن نواب با خبرگزاری حوزه، ۱۹ فروردین ۱۳۹۷.

۴۸. مصاحبه سیدابوالحسن نواب با مباحثات، ۱۲ شهریور ۱۳۹۶.

۴۹. پیشین.

۵۰. پیشین. دو معاون دیگر نمایندگی ولی فقیه عبدالنبی نمازی و علی رازینی بوده اند. نواب در سال ۱۳۷۱ همراه با محمود محمدی عراقی به سازمان تبلیغات اسلامی می رود. مرکز خدمات حوزه‌های علمیه سراسر کشور و دانشگاه ادیان و مذاهب در قم توسط وی تأسیس می شود و هم اکنون ریاست این دانشگاه خصوصی را برعهده دارد.

۵۱. رونق و سازندگی: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۷۱، به اهتمام حسن لاهوتی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۳، ص ۶۱. متن کامل این خاطره در مبحث سوم خواهد آمد.

۵۲. گزارش خبرگزاری حوزه از سخنرانی سید ابوالحسن نواب در نشست علمی «انقلاب اسلامی و تقریب مذاهب؛ بررسی دیدگاه‌ها، اقدامات و دستاوردهای تقریبی آیت‌الله خامنه‌ای مد ظله العالی» در دانشگاه ادیان و مذاهب، ۱۷ بهمن ۱۳۹۸. اینکه ریاست یک دانشگاه با کدام برآورد علمی اعدادی از قبیل پانصد و هزار سال را محاسبه کرده است از سطح دانش نگارنده بیرون است.

۵۳. مصاحبه تصویری سید ابوالحسن نواب با مباحثات، ۱۲ شهریور ۱۳۹۶. من هرگز سید ابوالحسن نواب را ملاقات نکرده و با وی تماس نداشته‌ام. همین‌که وی تندروی و تنگ‌نظری را ولو در استادش محکوم کرده و از اعتدال و گشاده‌نظری در حوزه‌های علمیه و کشور دفاع کرده است قابل احترام است. تاسیس مرکز خدمات حوزه‌های علمیه سراسر کشور و دانشگاه ادیان و مذاهب در قم از جمله اقدامات مثبت وی به حساب می‌آید. نواب از نسل نخست شاگردان مصباح یزدی است که با وی از مدرسه حقانی به موسسه در راه حق رفت، همسفر وی در سفر به لندن در سال ۱۳۵۷ بود و کتاب «چکیده چند بحث فلسفی» وی را منتشر کرد. نواب پیشکار مصباح در امور لجستیک بنیاد فرهنگی باقرالعلوم (ع) و سپس مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی بوده است.

۵۴. بیانات مقام رهبری در دیدار جمعی از آزادگان و اقشار مختلف مردم، ۱۱ مهر ۱۳۶۹، پایگاه اطلاع رسانی رهبر جمهوری اسلامی ایران.

۵۵. حقیقت شرق: نگاهی به زندگی و خاطرات حکیم فرزانه آیت الله مصباح، حسینعلی عربی، قم: زلال کوثر، ۱۳۸۱، ص ۸۵.

۵۶. پیشین، ص ۲۱.

۵۷. پیشین، ص ۹۱.

۵۸. محمود رجبی، گزارش قائم مقام موسسه امام خمینی (ره) درباره فعالیت های این موسسه، رجانویز، ۲۴ بهمن ۱۳۹۶. رجبی بعد از درگذشت مصباح یزدی رئیس این موسسه است.

۵۹. معنی عدم ذکر در صحیفه امام عدم صحت ادعای مذکور نیست. آقای خمینی به برخی مؤسسات حوزوی از قبیل فرهنگستان علوم اسلامی سیدمنیرالدین هاشمی حسینی هم کمک مالی می کرد اما اجازه نمی داد با پخش رسمی این کمکها یا ملاقات آنها اینگونه مؤسسات و افراد به وی منسوب شوند. برای آشنایی با سوابق و لواحق منیرالدین بنگرید به کتاب [انقلاب و نظام در بوته نقد اخلاقی](#): آیت الله سیدمحمد روحانی، مباحثه و مرجعیت، ۱۳۹۴، مجموعه مواجهه جمهوری اسلامی با علمای منتقد، دفتر سوم، فصل ششم: گزارش تکان دهنده سیدمنیر مقلد آیت الله خمینی، ص ۸۲-۶۸.

۶۰. گفتمان مصباح، ص ۱۸۹. «برنامه ریزی سالی یکی دو رشته علوم انسانی» اینکه وضعیت علوم انسانی در ایران این قدر عالی است به دلیل چنین ساده اندیشی‌هایی است.

۶۱. بیانات مورخ رهبری مورخ ۱ بهمن ۱۳۶۸، پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری.

۶۲. حدیث ولایت، ج ۳، ص ۱۷۷-۱۸۱ به نقل از گفتمان مصباح، ص ۱۹۱-۱۹۰.
۶۳. تفصیل بحث را در کتاب [ابتدال مرجعیت شیعه](#) «فصل هفتم: رهبر مجتهد است!» ص ۱۰۴-۹۵ دنبال کنید.
۶۴. گزارشی از یک مسافرت علمی (در سه قسمت)، مجله نور علم، شماره های ۳۸، ۳۹ و ۴۱؛ قم: اسفند ۱۳۶۹ - مهر و آبان ۱۳۷۰.
۶۵. اعتدال و پیروزی: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۶۹، به اهتمام عماد هاشمی بهرمانی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۲، ص ۴۹۵.
۶۶. سازندگی و شکوفایی: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۷۰، به اهتمام عماد هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۳، ص ۲۹۸.
۶۷. حکم مورخ ۹ بهمن ۱۳۷۰، پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری جمهوری اسلامی ایران.
۶۸. بیانات رهبری در دیدار با اعضای گروه ویژه و گروه معارف اسلامی صدای جمهوری اسلامی ایران، ۱۲ اسفند ۱۳۷۰، پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری. در مورد مرحوم محمدرضا حکیمی بنگرید به این یادداشت: [حکیمی، تفکیکی عدالت خواه ناراضی](#) (۵ شهریور ۱۴۰۰).
۶۹. رونق و سازندگی: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۷۱، به اهتمام حسن لاهوتی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۳، ص ۶۱. این همان خاطره‌ای است که جمله نخست آن در مبحث دوم نقل شد.
۷۰. پیشین، ص ۴۲۰. ارتباط بسیار نزدیک سید ابوالحسن نواب با مصباح یزدی در سه مدرک اخیر کاملاً آشکار است.
۷۱. صلابت و سازندگی: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۷۲، به اهتمام زهرا سیدروحانی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۵، ص ۲۴۹.
۷۲. پیشین ص ۲۶۶.
۷۳. رهبری فرزانه از نسل کوثر، تدوین پژوهشکده تحقیقات اسلامی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، بهار ۱۳۷۸، ص ۸۷.
۷۴. [ابتدال مرجعیت شیعه](#)، پاورقی ص ۸۳.
۷۵. صبر و پیروزی: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۷۳، به اهتمام عماد هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۶، ص ۵۸۹.
۷۶. مرد بحرانها: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۷۴، به اهتمام لیلی هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۷، ص ۲۹۹.

۷۷. گفتمان مصباح، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۷۸. اساس نامه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی در جلسه شماره ۳۶۶ مورخ ۵ دی ۱۳۷۴ به تصویب شورای عالی انقلاب فرهنگی رسید. (پایگاه اطلاع رسانی شورای عالی انقلاب فرهنگی، مصوبه شماره ۸۸۵)

۷۹. مصوبه جلسه ۳۶۸ مورخ ۳ بهمن ۱۳۷۴ شورای عالی انقلاب فرهنگی در مورد مدارک تحصیلی صادر شده مدیریت حوزه علمیه قم، بند یک. (پیشین)

۸۰. در لایحه دفاعیه ام در دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت بر غیرقانونی بودن اینگونه نهادها از جمله شورای عالی انقلاب فرهنگی استدلال کرده ام. بنگرید به بهای آزادی: دفاعیات محسن کدیور در دادگاه ویژه روحانیت، به کوشش زهرا رودی (کدیور)، تهران: نشرنی، ۱۳۷۹، ص ۴۹-۵۵ خصوصاً ص ۵۴.

۸۱. گفتمان مصباح، ص ۱۹۴-۱۹۵. در پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری مطلب را پیدا نکردم!

۸۲. پیشین، ص ۱۹۵. از جمله این طلاب اعزامی به کانادا مرتضی آقاچه‌رانی و محمدناصرسقای بی ریا اعضای ارشد جبهه پایداری بوده اند.

۸۳. سردار سازندگی: کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی ۱۳۷۵، به اهتمام احسان هاشمی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۹۸، ص ۲۳۳.

۸۴. در پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری پیام مورخ ۱۱ آبان ۱۳۷۵ با دو عنوان زیر آمده است: پیام رهبری به مراسم فارغ التحصیلی مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی قم؛ پیام رهبری به مناسبت افتتاح ساختمان جدید موسسه امام خمینی. معلوم نیست کدام عنوان صحیح است، شاید هم هر دو.

۸۵. پیشین.

۸۶. بیانات رهبری در دیدار اعضای بسیج دانشجویی دانشگاه تهران، ۱۱ بهمن ۱۳۷۶، پیشین.

۸۷. بیانات رهبری در دیدار جمعی از دانشجویان بسیجی، ۲۵ آذر ۱۳۷۷، پیشین.

۸۸. بیانات رهبری در دیدار با شرکت کننده در اردوی آموزشی - پرورشی بسیج دانشجویی، ۱۳ شهریور ۱۳۷۸، پیشین.

۸۹. بیانات مقام رهبری در دیدار دانشجویان بسیجی «طرح ولایت»، ۱۰ شهریور ۱۳۷۹، پیشین.

۹۰. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵ در وصف منافقین.

۹۱. صدوق، من لایحضره الفقیه، (تصحیح علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ق [۱۳۷۱])، باب ذکر جمل من مناهی النبی، حدیث ۴۹۶۸، ج ۱، ص ۱۱؛ و من الفاظ رسول الله (ص) الموجزة التي لم يسبق اليها، حدیث ۵۸۲۳، ج ۴، ص ۳۸۱. ترجمه و متن من لایحضره الفقیه، مترجم: علی اکبر غفاری، (تهران: نشر صدوق،

۱۳۶۸)، ج ۵ ص ۳۱۵. «[مقداد بن الاسود الکندی و ابن عباس] أحثوا في وجوه المدّاحين التّراب: خاک در دیم [رخساره] مداحان باشید! زیرا که مداحان بیشتر دروغ گویند از بهر غرض خوشتنند. و چنین آورده اند که مردی عثمان بن عفان را مدح می گفت: مقداد یک کف خاک در دیم وی باشید. عثمان گفت: چرا چنین کردی؟ مقداد گفت: من از رسول علیه السلام شنیدم پس هر که ترا مدح کند به چیزی که در تو نبود، وی را دشمن خویش دان.» شرح فارسی شهاب الاخبار، (تصحیح محمدتقی دانش پژوه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹)، حدیث ۴۸۶، ص ۸۹.

۹۲. سخنان مصباح یزدی در مدرسه معصومیه، مراسم عمامه گذاری طلاب، خبرگزاری فارس، ۱۸ آذر ۱۳۸۸.

۹۳. مصاحبه اختصاصی مصباح یزدی با هفته نامه پرتو سخن درباره مقام رهبری، مورخ ۲۲ مهر ۱۳۸۹. صاحب امتیاز این نشریه مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی است!

۹۴. بند چهارم از نقد شاهد اول از بحث سوم از مبحث دوم.

۹۵. دیدار مورخ ۳ آبان ۱۳۸۹، پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری.

۹۶. پیشین.

۹۷. دیدار مصباح یزدی با مسئولان وزارت دفاع، ۲۴ دی ۱۳۹۶، پایگاه اطلاع رسانی آیت الله مصباح یزدی.

۹۸. بیانات در دیدار با اعضای حزب بیداری اسلامی، ۱۱ فروردین ۱۳۹۸، پایگاه اطلاع رسانی مصباح یزدی.

۹۹. پایگاه اطلاع رسانی مقام رهبری، ۹ آذر ۱۳۹۸.

۱۰۰. «با تأسف و تأثر فراوان خبر درگذشت عالم ربانی، فقیه و حکیم مجاهد، آیه الله آقای حاج شیخ محمدتقی مصباح یزدی را دریافت کردم. این، خسارتی برای حوزه علمی و حوزه معارف اسلامی است. ایشان متفکری برجسته، مدیری شایسته، دارای زبان گویائی در اظهار حق و پای با استقامتی در صراط مستقیم بودند. خدمات ایشان در تولید اندیشه دینی و نگارش کتب راه گشا، و در تربیت شاگردان ممتاز و اثرگذار، و در حضور انقلابی در همه میانهائی که احساس نیاز به حضور ایشان میشد، حقاً و انصافاً کم نظیر است. پارسائی و پرهیزگاری خصلت همیشگی ایشان از دوران جوانی تا آخر عمر بود و توفیق سلوک در طریق معرفت توحیدی، پاداش بزرگ الهی به این مجاهدت بلند مدت است. اینجانب که خود سوگوار این برادر قدیمی و عزیز میباشم، به خاندان گرامی و فرزندان عالم و صالح و دیگر بازماندگان ایشان و نیز به شاگردان و ارادتمندان این معلّم بزرگ و به حوزه علمی تسلیم عرض میکنم و علوّ درجات ایشان و مغفرت و رحمت الهی را برای ایشان مسألت مینمایم.» پیشین، ۱۳ دی ۱۳۹۹.

۱۰۱. نوشته بودم: «مرحوم مصباح بیش از سه دهه بود که به دلیل فشارهایی که در دوران جوانی بر خود آورده بود، از بیماری گوارشی رنج می برد و امکان مطالعه و کتابت نداشت، لذا به سخنرانی و شفاهیات رو آورده بود.» مصباح خشونت و استبداد دینی (۱۵ دی ۱۳۹۹).

۱۰۲. حقیقت شرق، ص ۲۶-۲۴. ضمناً عبارت «... بیماری گوارشی ایشان که در سال‌های آخر عمر دچار آن شدند...» در نسخه اولیه ردیه (روزنامه فرهیختگان و خبرگزاری مهر) بوده اما در ص ۱۴۰ سرو و طوفان حذف شده است!

۱۰۳. مصباح، محمدتقی، مباحثی درباره حوزه، ص ۲۲۷؛ به نقل حقیقت شرق، ص ۱۴۵.

۱۰۴. ذوالشهادتین امام، ص ۲۶۴-۲۶۲.

۱۰۵. از جمله به پیشواز خورشید (گزارش سفر آیت الله مصباح به اسپانیا و آمریکای لاتین)، تدوین و نگارش مرتضی موسی‌پور، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۴.

۱۰۶. به عنوان نمونه کتابهای تعلیقه علی نهایه الحکمه (که به نظر من بهترین تألیف مرحوم مصباح است)، نقدی فشرده بر اصول مارکسیسم، ایدئولوژی تطبیقی، چکیده چند بحث فلسفی، آموزش عقاید، آموزش فلسفه، و فلسفه اخلاق؛ و نیز کتابهایی از قبیل معارف قرآن، شرح برهان شفا، شرح جلد هشتم اسفار أربعه، و شرح نهایه الحکمه که توسط شاگردان ایشان تدوین شده است.

۱۰۷. حاصل تدریس بین سالهای ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۴ توسط شاگردان ایشان تدوین و منتشر شده است: شرح الهیات شفا و شرح جلد اول اسفار أربعه.

۱۰۸. به فهرست آثار منتشرشده مصباح یزدی در منبع زیر مراجعه شود: گفتمان مصباح، ص ۹۳۵-۹۲۵.



kadiyar.com

<https://kadiyar.com/19158/>
kadiyar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.